

گاهنامه سازمان آزادی زن

گزارشی از بطن یک وضعیت غیرانقلابی

تیر ۱۴۰۵

از ایران

فضا در کف خیابان‌ها بیش از آنکه ملتهب یا آماده انفجار باشد، سرد، فرسوده و غبارآلود است. سایه جنگ اخیر و آوار اقتصادی تحریم‌ها، توده‌ها را به جای سوق دادن به سمت سازمان‌یابی انقلابی، درگیر یک چرخ‌دنده بی‌رحم برای بقای روزمره کرده است. جامعه در یک انسداد کامل نفس می‌کشد؛ وضعیتی که در آن پتانسیل‌های اعتراضی گذشته، زیر بار سنگین فرسودگی مادی مستهلک شده‌اند.

پرده اول: ناوگان حمل و نقل عمومی؛ عادی سازی و سازگاری متقابل پوشش اختیاری زنان در مترو و اتوبوس‌ها به یک واقعیت تثبیت شده و روزمره تبدیل شده است، اما این تصویر دیگر ماهیت یک «تعرض سیاسی حاد» را ندارد. حکومت به دلیل هزینه‌های بالای درگیری، این وضعیت را دوافکتو پذیرفته و مأمورانش عقب نشسته‌اند؛ زنان نیز این حق را به عنوان بخشی از روال عادی زندگی تفکیک کرده‌اند.

در این شماره

* آینده نامعلوم!

آذر ماجدی ص ۳

* تشکیل کشور اسرائیل

سوسن لاری ص ۷

* صهیونیسم یک ایدئولوژی تروریستی است

سوسن لاری ص ۱۲

* میلیتاریسم و بردگی جنسی

هما ارجمند ص ۱۴

* تشدید اعدام‌ها توسط جمهوری اسلامی سازمان آزادی زن ص ۱۷ و ۱۸

* چرا مجازات اعدام؟

منصور حکمت ص ۱۹

* بدوفیلی در عمق قدرت

آذر ماجدی ص ۲۳

* مدوسا و جنبش آزادی زن

آذر ماجدی ص ۳۳

* نظرات و گزارشات از ایران.. ص ۳۸

در واقع، یک «سازگاری متقابل و خاکستری» شکل گرفته است. این سنگر فرهنگی فتح شده، اما به هیچ وجه به عنوان موتور محرک یا جرقه‌ای برای یک حرکت سیاسی بزرگتر علیه کل ساختار عمل نمی‌کند. همه چیز در حد یک توازن قوای ایستا در سبک زندگی منجمد شده است.

پرده دوم: بازار؛ گرانی به مثابه عامل انفعال و فردگرایی تورم و نوسانات شدید قیمت‌ها پس از تحولات نظامی اخیر، سفره‌ها را به زانو درآورده است. برخلاف این تحلیل که فقر مردم و کارگران را رادیکال می‌کند، واقعیت عینی بازار نشان می‌دهد که گرانی مایه پراکندگی و انزوا شده است.

در صف‌ها و مغازه‌ها، خشم و غرولندهای پراکنده شنیده می‌شود، اما این خشم فاقد هرگونه افق و جهت‌گیری مشخص است. مردم به جای سازمان‌یابی، به شکل انفرادی می‌اندازی می‌کنند تا کلاه خود را در این طوفان اقتصادی سفت بچسبند. آگاهی سیاسی جای خود را به یک «اضطراب معاش مفرط» داده که رمق هرگونه فکر کردن به تغییرات بنیادین یا پیوستن به تشکلات را از جامعه می‌گیرد.

پرده سوم:

فضاهای عمومی؛ پاتوق سرخوردگی و بی‌افقی

عصرها در پارک‌ها، تصویر غالب، ایستایی است. بازنشستگان از

قطع ارقام بیمه و حقوق‌های زیر خط فقر شکایت دارند، اما

گفتگوها بیشتر رنگ در ماندگی و گله‌گزاری دارد تا تدارک برای یک اعتراض منسجم. سایه وضعیت جنگی گذشته، هراسی از ناامنی بیشتر را در دل‌ها کاشته که مردم را به سمت «حفظ وضع موجود مادی، هرچند ذلت‌بار» سوق می‌دهد.

در سوی دیگر، نسل جوان که سبک زندگی‌اش سکولار شده، درگیر انسداد است. در حلقه‌های جوانان، اثری از شور انقلابی یا امید به آلترناتیوها -چه راست و چه چپ- دیده نمی‌شود. سرخوردگی از بی‌نتیجه بودن خیزش‌های قبلی، خروجی خود را در میل مفرط به مهاجرت، پناه بردن به فضاهای مجازی یا انفعال مطلق نشان می‌دهد. دستاورد مدنی هست، اما افق سیاسی کور است.

پرده چهارم: کارگاه‌های صنعتی؛ فلج مادی و خاموشی صداها در مناطق صنعتی و کارگاهی حاشیه، قطعی‌های مکرر برق و کمبود مواد اولیه، چرخ تولید کوچک را کند کرده است. کارفرمایان به راحتی دست به تعدیل کارگران روزمزد و زنان سرپرست خانوار می‌زنند.

در این جغرافیا، ستم طبقاتی در عریان‌ترین شکل خود جریان دارد، اما برخلاف تصور، این ستم به اعتصاب یا مقاومت منتهی نمی‌شود. ترس از اخراج، نبود هیچ‌گونه نهاد حمایتی مستقل و سرکوب شدید کادرهای کارگری، جامعه کارگاهی را به سکوت و پذیرش شرایط خردکننده واداشته

است. کینه طبقاتی غلیظ است، اما ابزار مادی و رمق فیزیکی برای تبدیل شدن به یک حرکت سازمان‌یافته را ندارد.



آینده نامعلوم!

از خطر جهانی شدن جنگ تا وحدت آمریکا و اسرائیل



آذر ماجدی

۸ مردادماه ۱۴۰۵ - ۳۰ ژوئیه ۲۰۲۶

بدنبال امضای تفاهمنامه نوشتیم که این یک قرارداد شکننده است و هر آن جنگ می تواند از سر گرفته شود. آتش بس دو هفته بیشتر طول نکشید که آمریکا حملات هوایی را از سر گرفت و بمدت دوهفته بیش از ۱۰ شهر و جزیره در مناطق جنوب و جنوب غربی ایران، از جمله اهواز، آبادان، قشم، بندرعباس و بوشهر را بمباران کرد. آمریکا صریحا تهدید نمود که جزیره خارک و یا خوزستان را به اشغال درخواهد آورد. اشغال خوزستان یکی از نتایج محتمل این جنگ محسوب می شود.

روزجمعه دوم مراد بمباران قطع و لفاظی در مورد دیپلماسی و مذاکره آغاز شد. اما از صبح پنجشنبه هشتم مرداد بمباران بار دیگر آغاز گردید. در طول این هفته درگیری هایی در عربستان سعودی، اردن و عراق نیز روی داده است. بنظر می رسد که جنگ در حال گسترش به کل منطقه است. عربستان و شیخ نشین ها از یکسو، حوثی ها و نیروهای مدافع رژیم اسلامی در عراق از

سوی دیگر درگیر حملات متقابل اند. اسرائیل نیز در غزه، ساحل غربی و لبنان مشغول ادامه کشتار و اشغال است.

آینده همانگونه که اشاره کردیم نامعلوم و مبهم است. روند تاکنونی نشان داده که تمام صحبت ها در مورد دیپلماسی پوچ و دروغ است. این دیپلماسی نیست، بلکه یک بازی برای وقت خریدن، فریب دادن و ساکت کردن منتقدین است. متأسفانه هم سخنگویان دولتها و هم رسانه ها دروغ می گویند. اما تحولات دیگری در عرصه سیاست آمریکا و اسرائیل و همچنین در روند جنگ بوقوع پیوسته که حائز اهمیت است و نشان می دهد که نیت آمریکا و اسرائیل یک جنگ دراز مدت است.

دخالت رسمی اوکراین در جنگ

تاکنون از دخالت اوکراین در جنگ بنفع شیخ نشین ها و همچنین سازماندهی عملیات های از نوع "پرچم دروغین" در عراق علیه شیخ نشین ها گزارش شده است.

آمریکا و اسرائیل، موساد و سازمان سیا و ام آی ۶ در سازماندهی عملیات های پرچم دروغین خبره هستند. تاریخ اسرائیل مملو از توطئه های این چینی است. اسرائیل، آمریکا و بریتانیا بارها، نیروهای نظامی و یا شهروندان خود، شهروندان یکدیگر یا هم پیمانانشان را باهدف ایجاد درگیری و خصومت در عملیات های تروریستی کشته و به گردن فلسطینی ها، "اعراب" یا مسلمانان انداخته اند.

بدنبال این گزارشات بعضاً تأیید نشده، اوکراین رسماً وارد جنگ شد. گزارش شده که روز شنبه سوم مرداد اوکراین حداقل به یک کشتی تجاری ایرانی در دریای خزر حمله کرده است. زلنسکی خود اعلام کرد که "کشتی هایی که حامل سلاح برای روسیه بوده" را مورد حمله قرار داده است. جمهوری اسلامی نیز اعلام کرد که تلافی خواهد نمود.

این یک تحول مهم است. اوکراین در جنگ با روسیه کاملاً از طرف ناتو پشتیبانی می شود. ناتو سلاح و پول را تأمین می کند، اوکراین سرباز و گوشت دم توپ را. زلنسکی عروسی در دست ناتوست و بدون دستور ناتو آب نمی خورد. با این حساب دخالت رسمی اوکراین در جنگ یک زنگ خطر مهم است. این نشانه گسترش جنگ است. خطر جنگ جهانی سوم بمعنی گسترده کلمه نزدیکتر و اجتناب ناپذیر تر بنظر می رسد. در حال حاضر روسیه و چین به جمهوری اسلامی از طریق فروش سلاح و دراختیار گذاشتن اطلاعات سری نظامی کمک می کنند.

ادغام رسمی دو ارتش آمریکا و اسرائیل

این یک رویداد بسیار مهم سیاسی در تاریخ آمریکا، اسرائیل و از نقطه نظر جهانی و منطقه است. درست است که یکدست بودن اسرائیل و آمریکا برای همگان روشن

شده است. همه می دانند که بدون دخالت آمریکا، اسرائیل یک ماه دوام نمی آورد. آمریکا و اسرائیل توسط یک هیأت حاکمه اداره می شوند. این واقعیت بویژه از اکتبر ۲۰۲۳ هر چه روشن تر در برابر چشمان جهانیان قرار گرفته است.

آنچه بعنوان "لای" از آن سخن می رود، درواقع بخشی از هیأت حاکمه دو کشور است. سازمان وسیعی که با پرداخت پولهای هنگفت، سیاستمداران آمریکا را تعیین می کند، با راه اندازی شبکه باجگیری "تله عسل" بخش عمده سیاستمداران، کار بدستان یا افراد با نفوذ را بدام انداخته و با تهیه فیلم و عکس و سند از فساد آنها، نقش داشتن در تجاوز، پدوفیلی، و جنایات باور نکردنی دیگر، آنها را وادار به پیشبرد سیاست مورد نظرش می کند. (افشای اسناد اپستین این مساله را کاملاً برملا کرد.) اگر تا چند سال پیش این حقایق را "تئوری توطئه" می خواندند، اکنون دیگر حقایق مسلم بشمار می روند.

در اینصورت آیا نباید ادغام رسمی دو ارتش را بعنوان یک اقدام فرمال و بی اهمیت نگریست؟ درست است که این حرکت رسمیت بخشی به یک واقعیت موجود است؛ اما، اتفاقاً، این رسمیت بخشی مهم است. یک واقعه تاریخی است. اکنون دیگر کردن ترین ناظر سیاسی پی می برد که آمریکا و اسرائیل یکیست. اکنون دیگر سازمان های رسمی و بین المللی که همواره در طول تاریخ حیات شان، کارشان مهر زدن بر سیاست های امپریالیستی بوده و همچنین جریانهای لیبرال چپی که می کوشیدند گناه را بر دوش اسرائیل و آنها "جناح راست" حکومت بیندازند و به دنیا الغاء کنند که اگر نتانیاهاو برود و "جناح چپ" در اسرائیل قدرت بگیرد، نسل کشی تمام می شود و پروژه "دو دولت مستقل" اجراء خواهد شد؛ دیگر راهی جزء

قبول واعلام واقعیت ندارند. (بی معنا ترین مقوله وجود چپ گرایی بمعنای شناخته شده آن، در اسرائیل است. یک جوک سیاسی است! ۸۷ درصد از رای دهندگان از این دولت و نسل کشی آن در فلسطین، دفاع می کنند.)

آمریکا و اسرائیل یک موجودیت اند. این حقیقت اکنون رسماً بر سر در هر دو حکومت ثبت شده است. اسرائیل یک کولونی آمریکا در منطقه، در آسیای غربی است که بعنوان جلودار امپریالیسم آمریکا پروژه های اشغال و سرکوب را به پیش می برد. به تاریخ اسرائیل نگاهی بیاندازید، این حقیقت روشن می شود.

این حقیقت چه نقشی در جنگ علیه ایران دارد؟ این واقعیت را که جنگ علیه ایران بر سر سلاح هسته ای، موشک ها یا هارت و پورت های این رژیم و همدستانش در منطقه نیست را روشنتر در مقابل جهان می گذارد. این همان پروژه خاورمیانه جدید و اسرائیل بزرگ است. قصد، رام کردن جمهوری اسلامی نیست؛ نیت بالکانیزه کردن ایران و تبدیل آن به یک سوریه دیگر است. لذا مذاکرات شان و "دیپلماسی" شان یک فریب و دروغ بیش نیست. اینها لفاظی های سیاسی است که با نیت مختلف انجام می گیرد: تنفس در عملیات نظامی برای تدارکات، یا تعیین تاکتیک های جدید، ظاهر سازی و فریب مردم.

دیدیم که چگونه دو هفته پس از امضای تفاهمنامه که با آنهمه هیاهو از جانب ترامپ اعلام شد، یک حمله نظامی خانمانشان براندار بمدت دو هفته براه افتاد و زیر ساخت های بسیاری را نابود کرد، سیستم آب آشامیدنی مردم را ویران نمود، چندین انسان را کشت، بسیاری را از نان شب محروم کرد. دوباره حرافی راجع به مذاکره آغاز شد و

شش روز بعد، بدنبال ملاقات ترامپ و نتانیاهو در واشنگتن، حملات از سر گرفته شد.

تغییر لحن ناسیونالیسم کرد!

نکته دیگری در حاشیه تحولات سیاسی - نظامی قابل توجه است. برخی از رهبران ناسیونالیست کرد یک شیفت موضوعی انجام داده اند و از مذاکرات با رژیم اسلامی سخن می گویند. و اعلام می کنند که مبارزه نظامی هدفشان نیست و خواهان مذاکره اند. این جریانات تا دیروز بر طبل جنگ می کوبیدند، آمادگی خود را برای شرکت در جنگ بعنوان پیاده نظام آمریکا و اسرائیل به اشکال مختلف و بصراحت، در مصاحبه های متعدد با رسانه ها و نشریات فارسی زبان و بین المللی و در وبسایت شان اعلام کرده اند و فیلم های آماده باش نظامی شان از شبکه های مختلف، سی ان ان، تلویزیون فرانسه، بی بی سی و تلویزیون های اسرائیلی پخش شده است.

این جریانات در کمال وقاحت و بدون هیچ شرمی از آمریکا و اسرائیل خواهان بمباران ایران شدند. به ترامپ و نتانیاهو التماس کردند. حتی تلویحاً خواهان پرتاب بمب اتم شدند. اعلام کردند که تحت حمایت بمباران آمریکا وارد ایران خواهند شد و جنگ را آغاز خواهند کرد. در مرگ لیندسی گراهام، فاشیست جنایتکار پدوفیل، که صریحاً از جنگ و ویرانی رژیم جنج در ایران دفاع میکرد، اشک ریختند و او را تا مقام بهترین دوستدار مردم ایران و کردستان ارتقاء دادند. با این سابقه، این شیفت چرا ضروری شده است؟ این یک سوال مهم است. این شیفت از نظامی به مذاکره، شیفت قابل توجهی است. ما این جریانات را می شناسیم. اینها از قبیل ستمکشی مردم کردستان به مال و منال رسیده اند. جوانان مستاصل و

متوهم کردستان را به کام خود می کشند و براحتی در معرض بمباران و کشتار جمهوری اسلامی قرار می دهند. این جوانان عملاً به گوشت دم توپ این جریانات ناسیونالیست بدل شده اند. پس چرا وسط جنگ اینها بفکر مذاکره افتاده اند؟

خیلی روشن است که پروژه اولیه ای که میبایست در ابتدای جنگ چهل روزه آغاز شود، بدلالی منتفی شد. این باین معنا نیست که کل پروژه پیاده نظام آمریکا/اسرائیل منتفی شده است. در این میان دو واقعه قابل توجه ورق را برگرداند. بنظر می رسد که عملیات نظامی حزب دموکرات و پژاک در کردستان و آذربایجان غربی که منجر به کشته شدن تعدادی جوان پیشمرگ و چند غیرنظامی شد و سپس بمباران مقر کومه له در سلیمانیه که چند جوان پیشمرگ، به گفته عبدالله مهتدی، چند کودک، کشته شدند، شرایط را بطور جدی تغییر داد. کشته شدن تعدادی جوان ناآگاه که با امید تغییر مثبت به این سازمان ها پیوسته بودند و تشدید سرکوب و اختناق در جامعه بدنبال این عملیات ها، خشم مردم کردستان را برانگیخته است.

مردم از رژیم متفرند، اما جوانان خود را دوست دارند و نمی خواهند سرکوب و اختناق و فشار پلیسی تشدید شود و زندگیشان را با مخاطرات بیشتر روبرو سازد. مردم قصد خودکشی و خودزنی ندارند. این سازمان ها به شیوه ای غیر مسئولانه و ماجراجویانه زندگی مردم را با مخاطرات و مشقات بسیار روبرو کرده اند. این خشم اگر علنی ابراز نمی شود، در جامعه شنیده می شود. این خشم آنقدر محسوس هست که تعدادی از دوستان ناسیونالیست راست آنها نیز به صدا درآمده اند و از آنها انتقاد می کنند. جریاناتی که ابتدا در مقابل لگدپرانی این سازمان ها سکوت اتخاذ کرده بودند، اکنون به صدا درآمده اند.

این مظلوم نمایی مذاکراتی برای کنترل خسارت است. برای خودشیرینی میان مردم است. اما مردم این افراد و سازمان های فرصت طلب و ضد انسانی را بخوبی می شناسند. ناسیونالیسم از هر نوع دشمن مردم است.

صحنه سیاست در ایران و منطقه مغشوش و بسیار شکننده است. پیش بینی آینده کار ساده ای نیست. آنچه اکنون محتمل ترین آلترناتیو بنظر می رسد، یک جنگ درازمدت خانمان برانداز با تعداد زیادی قربانی و یک سناریوی سیاه است. مردم در منگنه دو قدرت سیاه و جنایتکار قرار گرفته اند. در این شرایط خطر، بحرانی و مشقت بار حفظ خود و امید یک امر مهم و حیاتی است. همبستگی و همدلی انسانی یک مساله بسیار مهم است. تشکل و همبستگی توده ای مهمترین ابزار در برابر این قدرت های شیطانی است. باید بکوشیم که در سطح بین المللی آمریکا و اسرائیل را برای ختم جنگ تحت فشار قرار دهیم و با تجمع و تشکل در برابر تعرضات جمهوری اسلامی خود را محفوظ داریم.

دنیا علیه جنایات، قلدری و سیاست های اشغالگرایانه آمریکا بجلوداری اسرائیل و غرب بپا خاسته است. ماسک های دروغین تمدن، دموکراسی و حقوق بشر دریده شده است. مساله بر سر قدرتمند شدن این اعتراضات در مقابل این قدرت عظیم تروریستی است. ساده نیست، اما امکانپذیر است. دنیا بدون مقابله در برابر تروریسم از هر نوع و در برابر قلدری و جنایت در ورطه نابودی قرار می گیرد. باید این قدرت عظیم انسانی عدالت طلب را سازمان دهیم و به یک قدرت متشکل بدل کنیم.

تشکیل کشور اسرائیل



صفحاتی از

اگر چه اسرائیل در سال ۱۹۴۸ تشکیل شد و از طرف سازمان ملل بعنوان یک کشور مستقل برسمیت شناخته شد ولی ایده، طرح و نقشه تشکیل آن چندین دهه قبل آغاز گردیده بود. در این نوشته کوتاه سعی می شود این طرحها و مسیری که به تشکیل کشور اسرائیل به قیمت کشتار، نسل کشی و آوارگی فلسطینی ها انجامید مورد بررسی تاریخی قرار بگیرد.



تهیه و تنظیم از سوسن لاری

فلسطین تا سال ۱۹۱۷ بخشی از امپراتوری عثمانی بود. نیروهای نظامی بریتانیا پس از فروپاشی امپراطوری عثمانی در مقطع جنگ جهانی اول، فلسطین را تحت کنترل خود درآوردند. در پیمان سور (۱) در سال ۱۹۲۰ فلسطین رسماً به دولت بریتانیا واگذار شد. در این پیمان که بین امپراتوری عثمانی و متفقین (بریتانیا، فرانسه، ایتالیا...) به امضا رسید، منطقه تجزیه شد. بغیر از ترکیه بقیه منطقه بین بریتانیا و فرانسه تقسیم گردید. مسئله سرنوشت ارمنستان و کردستان در شرق و جنوب شرقی ترکیه در این پیمان درج شده است.

پیش از جنگ جهانی اول بخش بزرگتر غرب ارمنستان تحت حاکمیت امپراطوری عثمانی و بخش کوچکتر شرقی آن بخشی از روسیه محسوب می شد. طبق توافق در این پیمان،

لفظ خاورمیانه در اواسط قرن نوزدهم توسط بریتانیا ابداع شد و پس از پایان جنگ جهانی اول و سقوط امپراطوری عثمانی رسماً به نام این منطقه بدل شد. باید توجه داشت که بریتانیا، امپراطوری عثمانی را «شرق» می نامید. پس از سقوط امپراطوری، بریتانیا لفظ خاورمیانه را بر مبنای فاصله جغرافیایی لندن (انگلستان) تا امپراطوری عثمانی رواج داد و برسمیت بخشید.

«خاورمیانه» از نظر ژئوپولیتیک برای قدرت های بزرگ و کولونیالیستی مثل بریتانیا و فرانسه حائز اهمیت بسیار بود. از اینرو بریتانیا و فرانسه با همکاری ایتالیا این منطقه را به چندین کشور، ترکیه، عراق، لیبی، سوریه، لبنان، اردن، تقسیم کردند. تمام این کشورهای جدید التاسیس بعلاوه ایران بعنوان خاورمیانه شناخته شدند.

سیاسی و ساختاری از اسرائیل حمایت کرده است. بارون ادموند روتشیلد در سال ۱۸۹۱ «شاخه انجمن استعمار یهودیان» ** را بنیان گذاشت که نقش آن تشویق و حمایت از مهاجرین یهودی از روسیه و مناطق دیگر بود. وی در سال ۱۸۹۹ امکانات مالی بسیاری به انجمن داد که تا سال ۱۹۰۳ خرج ایجاد ۱۹ تا ۲۳ منطقه یهودی نشین در فلسطین شد. (۴)

در سال ۱۹۲۴ «انجمن استعمار فلسطین-یهودی» توسط روتشیلد به ریاست جیمز روتشیلد تشکیل شد. این انجمن منابع مالی لازم برای بسط کشاورزی تحت کنترل یهودیان در سرزمین فلسطین را تامین کرد. پس از مرگ جیمز، این انجمن منحل شد و اراضی تحت کنترل انجمن به «صندوق ملی یهودی»*** واگذار شد. دوروتی روتشیلد از طریق نفوذ خود در بین نمایندگان مذاکرات مربوط به تقسیم منطقه حتی پیش از نگارش بیانیه بالفور نقش داشت. نامه معروف حمایت دولت بریتانیا از تشکیل اسرائیل به روتشیلد در پس تماسهای دوروتی با شیمیدان روسی، خیم وایزمن، و معرفی او به دولت بریتانیا نوشته شد. تمام مکاتبات میان روتشیلد و رهبران صهیونیست به همراه نسخه ای از اعلامیه بالفور در قصر روتشیلد در انگلستان به نمایش گذاشته شده است.

در ۲ نوامبر ۱۹۱۷ آرتور بالفور (وزیر امور خارجه بریتانیا) اعلامیه بالفور که طبق آن سرزمین فلسطین بعنوان «سرزمین یهودیان» از طرف بریتانیا برسمیت شناخته می شد را تقدیم روتشیلد کرد. (۲)

در این نامه، بالفور از روتشیلد می خواهد که این اعلامیه را در اختیار فدراسیون صهیونیستها بگذارد و حمایت دولت بریتانیا از تشکیل دولت اسرائیل در سرزمین فلسطین را به اطلاع آنها برساند. این تصمیم ۳۰ سال قبل از تشکیل اسرائیل گرفته شده.



ارمنستان بعنوان یک دولت مستقل برسمیت شناخته می شود و از ترکیه خواسته می شود که به این توافق احترام بگذارد.

اما ترکیه بی اعتنا به این پیمان به ارمنستان حمله کرد و یک نسل کشی را در آنجا سازمان داد. بدنبال این رویداد، در سال ۱۹۲۳ پیمان سیور با پیمان لوزان جایگزین شد. باین ترتیب ارمنستان به ترکیه سپرده شد. و مساله کردستان عملاً بایگانی شد. (به این بخش در مدوسا شماره یک پرداخته شده است.)

تشکیل اسرائیل و نیروهای دخیل

ایده ایجاد یک کشور برای «یهودیان» در منطقه فلسطین از اواسط قرن نوزده توسط ایدئولوگ های صهیونیست طرح شده بود. تئودور هرتسل روزنامه نگار یهودی-اتریشی و بنیانگذار صهیونیسم سیاسی در سال ۱۸۹۶ با چاپ یک مانیفست بنام «دولت یهودی»* پروژه ایجاد یک کشور برای یهودیان را مطرح کرد.

یکی از بزرگترین و قدرتمندترین مدافعین این طرح، خانواده روتشیلد بزرگترین بانکدار جهان بود. این خانواده از ابتدا نقش بسیار اساسی در ایجاد کشور اسرائیل داشت و از نظر مالی،

متن اعلامیه:

«وزارت امور خارجه

۲ نوامبر ۱۹۱۷

جناب آقای روتشیلد

با کمال میل از طرف دولت اعلیحضرت، اعلامیه زیر را که به منظور ابراز همدردی با آرمان‌های یهودیان به کابینه ارائه و تصویب شده است، به اطلاع شما می‌رسانم.

دولت اعلیحضرت، با تأسیس یک سرزمین ملی برای قوم یهود در فلسطین توافق نظر دارد و تمام تلاش خود را برای تسهیل تحقق این هدف بکار خواهد بست؛ با این شرط که هیچ اقدامی علیه حقوق مدنی و مذهبی جوامع غیر یهودی موجود در فلسطین یا حقوق و جایگاه سیاسی یهودیان در کشورهای دیگر لطمه نزنند.

اگر این اعلامیه را به اطلاع فدراسیون صهیونیستی برسانید، سپاسگزار خواهیم بود.

با احترام. آرتور جیمز بالفور»



فلسطینی‌ها بزور از سرزمین خود اخراج شدند

ترویج و اشاعه ایدئولوژی صهیونیسم و جمع‌آوری سرمایه برای تشکیل اسرائیل به اقصی نقاط جهان سفر کرد. و ایزمن در سال ۱۹۴۸ از طرف رهبران صهیونیست برای دیدار با رئیس جمهور آمریکا، ترومن، به آمریکا اعزام شد. وی ترومن را قانع کرد که جنوب فلسطین جزئی از اسرائیل شناخته شود و مبلغ ۱۰۰ میلیون دلار بابت کمک به اسرائیل دریافت کرد. و ایزمن در فوریه ۱۹۴۹ بعنوان اولین رئیس جمهور اسرائیل تعیین شد. (۳)

بریتانیا و کشورهای کولونیالیست/امپریالیست از شرایطی که جنگ جهانی اول، فروپاشی امپراطوری عثمانی و سپس جنگ جهانی دوم فراهم آورد برای تشکیل کشور اسرائیل و پاکسازی فلسطینیان، مردم بومی فلسطین، استفاده کرد. بسیاری از رهبران بریتانیا از جمله نخست وزیر دیوید لوید جورج و شخص بالفور در پروسه انتقال یهودیان به کشور فلسطین، یا اسرائیل تازه تاسیس نقش اساسی ایفا کردند.

پس از تشکیل اسرائیل، جیمز راتشیلد هزینه ساختن کنست (پارلمان اسرائیل) را تأمین کرد. سپس خانواده روتشیلد هزینه بسط زمینهای کشاورزی، بنای ساختمان دیوان عالی و کتابخانه ملی اسرائیل را تقبل کردند. خانواده روتشیلد از طریق بانکهای خود در انگلستان و فرانسه بخش مهمی از هزینه های جنگ جهانی اول را نیز متقبل شدند. (۲)

حییم وایزمن، شیمیدان اهل روسیه یکی از چهره های مهم و قدرتمند در پروژه تشکیل اسرائیل بود. او برای ادامه تحصیل در سال ۱۹۰۴ به انگلستان رفت و سپس بعنوان رهبر سازمان «صیونیستهای جوان» تعیین شد. طی جنگ جهانی اول به کمک دوروتی روتشیلد، نقش مهمی در مذاکرات مربوط به تهیه اعلامیه بالفور و تشکیل کشور اسرائیل داشت. وایزمن در سال ۱۹۲۰ در «کنفرانس سن رمو» که در آن پیمان بالفور توسط نیروهای متفقین تصویب شد، شرکت داشت. وی در همین سال رهبر «سازمان جهانی صهیونیست» شد. وی سالها برای



اسرای مصری در کویر سینا ۱۹۶۷

شرقی و سایر نقاط اتوماتیک دارای حق شهروندی اسرائیل گردیدند، و ساکنین اصلی فلسطین آواره و بیحقوق شدند.

ورود یهودیان به فلسطین از سالها قبل آغاز شده بود. «آژانس یهودیان» که در فلسطین دفتر داشت، از طرف «سازمان جهانی صهیونیستها» در سال ۱۹۳۳ با قدرت گیری هیتلر و نازی ها، وارد مذاکره با دولت هیتلر شد. بدین شکل ۵۳ هزار یهودی به فلسطین فرستاده شدند. در آنموقع ۲۳۵ هزار یهودی و ۹۰۰ هزار فلسطینی در فلسطین زندگی می کردند. (۶)

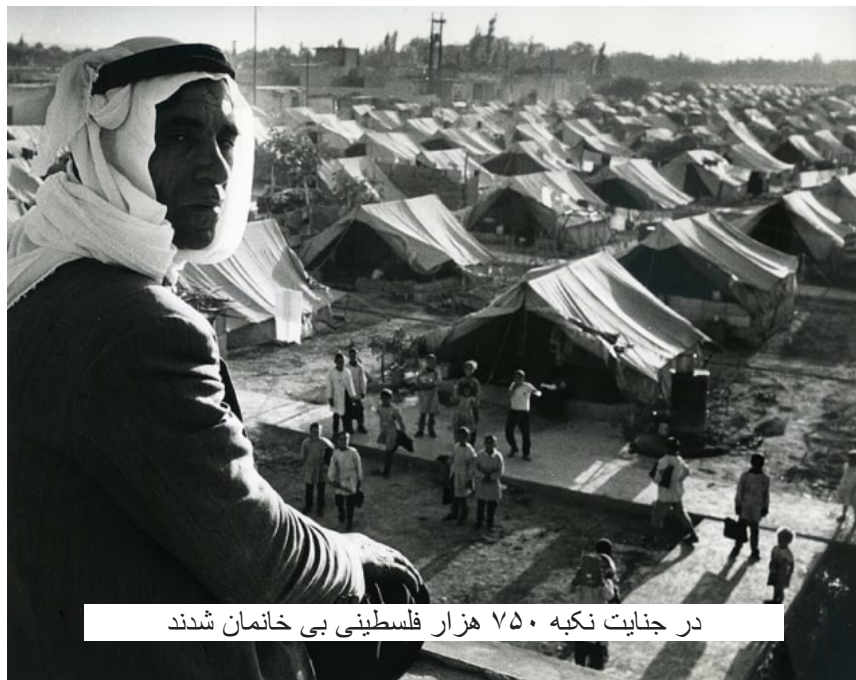
اسرائیل در سال ۱۹۶۷ به مصر حمله کرد (جنگ ۶ روزه) و شبه جزیره سینا و غزه را در مصر، بخش عمده بلندی های جولان در سوریه و شرق اورشلیم و کرانه غربی در اردن را اشغال کرد. یک میلیون فلسطینی تحت کنترل اسرائیل قرار گرفتند. ارتش اسرائیل از بدو تشکیل به سلاخی مردم فلسطین مشغول بوده است. این حملات به ارتش محدود نیست. دولت، ارتش اسرائیل و مهاجرین یهودی از طریق پاکسازی مردم فلسطین، آتش زدن خانه ها و مزارع زیتون به تشکیل و گسترش شهرک های یهودی نشین مشغول بوده اند.

تأسیس اسرائیل بعنوان یک کشور مستقل رسماً در روز ۱۵ مه ۱۹۴۸ توسط دیوید بن گوریون، رهبر صهیونیست در تل آویو اعلام شد، روزی که طبق قطعنامه ۱۸۱ سازمان ملل، قیمومیت بریتانیا بر فلسطین رسماً پایان یافت. ترومن، رئیس جمهور آمریکا در همان روز تشکیل اسرائیل را برسمیت شناخت. بدین شکل بریتانیا و شرکا با نسل کشی، کشتار، آواره کردن و کوچ اجباری صدها هزار نفر فلسطینی کشور اسرائیل را ایجاد کردند.

در اولین سال تشکیل اسرائیل، در جنایتی که به نکه معروف است، بیش از ۷۵۰ هزار فلسطینی به وحشیانه ترین شکل توسط

اسرائیل از سرزمین خود اخراج شدند و خانه هایشان مصادره شد. فلسطینی هایی که از اخراج جان سالم بدر بردند تحت حکومت نظامی و نقض پایه ای ترین حقوق قرار گرفته اند. دولت اسرائیل از همان ابتدا یک نظام آپارتاید بود. در جنگ ۶ روزه ۱۹۶۷ ارتش اسرائیل مناطق شبه جزیره سینا، کرانه باختری، اورشلیم، بلندی های جولان و نوار غزه را نیز کاملاً به اشغال درآورد. هزاران فلسطینی کشته و بی خانمان شدند و شهرک های یهودی نشین در تمام این مناطق ایجاد گردید. صدها هزار فلسطینی را به غزه منتقل کردند که توسط بسیاری از مورخین و مفسرین سیاسی به یک زندان بزرگ و کانستریشن کمپ تشبیه شده است که تحت کنترل شبانه روزی اسرائیل قرار داشته است.

اسرائیل بدنبال تأسیس (۱۹۴۸) دو قانون مربوط به ملیت صادر کرد. یکی معروف به «قانون بازگشت» بود که هر یهودی از هر کشور دنیا حق تابعیت اسرائیلی دریافت می کرد. بدین شکل ۷۵۰ هزار فلسطینی که کوچ اجباری داده شدند، حق تابعیت خود را از دست دادند. (۵) به عبارت دیگر یهودیان اروپای



در جنایت نکهه ۷۵۰ هزار فلسطینی بی خانمان شدند

(۳)

<https://www.britannica.com/biography/Chaim-Weizmann>

(۴)

<https://family.rothschildarchive.org/people/50-edmond-james-de-rothschild-1845-1934>

(۵)

<https://www.jerusalemstory.com/en/article/palestinians-historic-and-legal-rights-palestinian-nationality>

(۶)

https://www.lemonde.fr/en/history/article/2023/08/06/90-years-ago-a-negotiated-transfer-led-over-50-000-german-jews-to-palestine_6082440_157.html?srsltid=AfmBOorvKdnVrxwefFb29bV3Q4QzcWYQ1ATHEv5hxT01hmk_tkAyB5WR

اینجاست که جا دارد یکبار دیگر تاکید کنیم که نسل کشی مردم فلسطین از ۷ اکتبر ۲۰۲۳ شروع نشده است.

اسرائیل از روز تأسیس با حمایت قاطعانه هیات حاکمه دولت های امپریالیستی غرب، از جمله بزرگترین سرمایه داران، بانکداران و سازمان های «بین المللی» از جمله سازمان ملل، نسل کشی و پاکسازی ملی فلسطینی ها را یک روز متوقف نکرده است.

*Der Judenstaat

**Jewish Colonisation Association
Jewish National Fund ***

(۱) (Treaty of Sevres)

<https://treaties.fcdo.gov.uk/data/Library2/pdf/1920-TS0011.pdf>

(۲)

<https://rothschildfoundation.eu/wp-content/uploads/2019/04/The-Rothschilds-at-Waddesdon-Jewish-leaflet-1.pdf>

صهیونیسم یک ایدئولوژی تروریستی است

جنبش صهیونیستی از سال ۱۹۰۹، سازمانهای تروریستی ای در فلسطین و کشورهای مجاور به منظور تسریع و تسهیل ایجاد کشور اسرائیل، سازمان داد.

سه سازمان تروریستی بنام های «هگانه» (یعنی دفاع)، «ایرگان» (سازمان ملی نظامی)، و «استرن - له هی» تشکیل شدند. روسای این سازمانها مانند دیوید بن گورین، مناخیم بگین و ایتزاک شمیر در اسرائیل به سمت نخست وزیری رسیدند شدند.

«هگانه» در سال ۱۹۰۹ توسط «دیوید بن گورین» و «بن زوی» بعنوان یک تشکیلات نظامی مخفی اعلام موجودیت کرد. هدف خود را حفاظت از جامعه یهودی در فلسطین اعلام کرد. تعدادی از اعضای این سازمان بعدا به نیروی پلیسی بریتانیا در فلسطین ملحق شدند. تعداد زیادی نیز در مقطع جنگ جهانی دوم به ارتش بریتانیا پیوستند. پس از خاتمه جنگ، اعضای این سازمان که در پروسه جنگ جهانی دوم تعلیم نظامی دیده بودند، عملیات تروریستی علیه مردم فلسطین و نیروی نظامی بریتانیا در فلسطین برای ایجاد کشور اسرائیل انجام دادند. بسیاری از مردم فلسطین توسط این سازمان تروریستی از خانه ها و شهرهای خود بیرون انداخته شدند.

«ایرگان» در سال ۱۹۲۳ بعنوان شعبه ای از سازمان «صهیونیسم روزیونیست» که در ریگا، پایتخت لتونی قرار داشت توسط رئیس آن «ولادمیر جیوتینسکی» در فلسطین تشکیل شد. وی اعلام کرد که: «خشونت سیاسی و تروریسم ابزارهای مشروع در مبارزه ملی یهودیان برای ایجاد سرزمین اسرائیل است.» این سازمان از سال ۱۹۳۸ فعالانه برای مهاجرت یهودیان به فلسطین فعالیت کرد. مناخیم بگین، رئیس «ایرگان» در سال ۱۹۴۲ از لهستان به فلسطین رفت و یکسری عملیات تروریستی را سازمان داد. پس از تشکیل اسرائیل، گفت: «تمام میهن آزاد نشده است» زیرا پروژه او همان اسرائیل بزرگ (تمام سرزمین های بین نیل و فرات) بود. وی سپس در سال ۱۹۷۳ در ایجاد حزب لیکود شرکت داشت.

«استرن - له هی» در سال ۱۹۴۰ بدنبال انشعاب از ایرگان تشکیل شد. این سازمان عمدتا مخالف الحاق نیروهای یهودی به ارتش بریتانیا بود و عملیات متعددی علیه نیروهای بریتانیا در فلسطین انجام داد. رئیس این سازمان «استرن» توسط پلیس بریتانیا در تل آویو کشته شد و یک سازمان مخفی بنام «له هی» شکل گرفت. فعالیت این سازمان نیز سازماندهی عملیات تروریستی در فلسطین بود. این سازمان در سال ۱۹۴۸ منحل شد و روسای آن به زندان افتادند ولی سریعا همه آزاد شدند. ایتزاک شمیر که در سال ۱۹۸۳ نخست وزیر اسرائیل شد از زمره این افراد بود.

نمونه هایی از عملیات های تروریستی این سازمانها
در سال ۱۹۳۷ اعضای «ایرگان» با پرتاب نارنجک دستی در یک کافه در اورشلیم تعداد زیادی فلسطینی را ترور کردند.

در ۱۹۳۸ همین سازمان در بازار اورشلیم بمب منفجر کرد و ۲۱ فلسطینی را کشت و ۵۲ نفر را زخمی کرد.

در ۱۹۳۹ روستای بلاد-الشیخ در هایفا مورد حمله تروریستی ایرگان قرار گرفت و بسیاری فلسطینی کشته شدند.

در ۱۹۴۰ یک کشتی فرانسوی حامل ۱۸۰۰ یهودی که با کمک بریتانیا قرار بود به جزیره موریس انتقال پیدا کنند، منفجر شد. ۲۵۲ یهودی، ۱۲ پلیس بریتانیایی و ۱۷۲ مسافر

دیگر کشته شدند. کارگران فلسطینی موفق شدند سایر مسافری را نجات دهند.

در سال ۱۹۴۶ سازمان ایرگام به رهبری مناخیم بگین، ستاد ارتش بریتانیا در اورشلیم را بمباران کرد که به کشته شدن ۲۸ بریتانیایی، ۱۷ یهودی و ۴۱ فلسطینی منجر شد. اسرائیل با تروریسم ایجاد شد، با تروریسم گسترش یافت، ایلولوژی حاکم بر اسرائیل ایلولوژی تروریستی است. کشتار و نسل فلسطین در سه سال اخیر این واقعیت را هر چه روشنتر مقابل جهانیان قرار داده است.

<https://www.palestine-studies.org/en/node/1654849>

از دست دادن زمینهای فلسطین از سال ۱۹۴۷ تا کنون



میلیتاریسم و بردگی جنسی

هما ارجمند



با آغاز جنگ جهانی اول، میلیون ها سرباز برای سالها در جبهه ها مستقر شدند و فحشای نظامی بسیار توسعه یافت. ارتش های فرانسه، آلمان، اتریش، مجارستان و بریتانیا، روسپی خانه های نظامی را ایجاد و گسترش دادند. در برخی مناطق، این مراکز مستقیما توسط ارتش اداره می شد و در برخی دیگر تحت نظارت کامل مقامات نظامی قرار داشت. بدین ترتیب بهره کشی جنسی از زنان به بخشی از سازماندهی پشت جبهه بدل شد.

گسترده ترین و سازمان یافته ترین نمونه فحشای نظامی را می توان در ارتش امپراتوری ژاپن مشاهده کرد. نخستین روسپی خانه های نظامی ژاپن در سال ۱۹۳۲ و پس از اشغال شانگهای ایجاد شد و با آغاز جنگ چین و ژاپن در سال ۱۹۳۷ به سرعت گسترش یافت. در جریان جنگ جهانی دوم، این نظام سراسر امپراتوری ژاپن را فرا گرفت. در این پروژه که بعد ها با عنوان «زنان آسایشگر» شناخته شد، زنان و دخترانی از کره، چین، فیلیپین، اندونزی، تایوان، مالزی، برمه، تیمور شرقی و حتی هلندی ساکن اندونزی به این مراکز منتقل شدند. پژوهشگران شمار قربانیان را بین ۵۰

«فحشای نظامی» (Military Prostitution) به مجموعه ای از فعالیت های سازمان یافته برای ارائه خدمات جنسی به سربازان، ملوانان و دیگر نیروهای نظامی اطلاق می شود. این سازماندهی ممکن است مستقیما توسط دولت، ارتش یا از طریق پیمانکاران نظامی و شبکه های وابسته انجام گیرد.

اگر چه شواهد تاریخی نشان می دهد که در ارتش های روم، یونان و برخی امپراتوری های آسیایی نیز زنانی در اردوگاه های نظامی حضور داشتند، اما این حضور عمدتا غیر رسمی و فاقد ساختار اداری مشخص بود. نهاد فحشای نظامی، به مفهوم امروزی آن، با شکل گیری دولت های مدرن و ارتش های حرفه ای از اواخر قرن نوزدهم پدید آمده است. ارتش فرانسه در نیمه دوم قرن نوزدهم نزدیک پادگان ها روسپی خانه های "مجاز" ایجاد می کرد؛ الگویی که بعد ها در برخی دیگر از کشور های اروپایی نیز رواج یافت. در همان دوره، امپراتوری بریتانیا در مستعمرات خود، به ویژه در هند، قوانینی برای کنترل زنان پیرامون پادگان های نظامی وضع کرد که آنها را تحت نظارت پلیس و معاینات پزشکی اجباری قرار می داد.



سربازان آمریکایی در مقابل فاحشه خانه در ژاپن در مقطع جنگ جهانی دوم

کرد و آنها را تحت کنترل خود درآورد. این الگو پس از پایان جنگ نیز ادامه یافت، اما این بار در قالب ایجاد «شهرهای پایگاهی» (Base Towns) در اطراف پایگاه های نظامی آمریکا در کشورهایی چون ژاپن، کره جنوبی، فیلیپین، تایلند. برای نمونه در کره جنوبی شهرک هایی با عنوان «کیچی چون» (Kijichon) شکل گرفت که عملاً به مراکز ارائه خدمات جنسی و دیگر خدمات به نظامیان آمریکایی تبدیل شدند.

در کشورهایی مانند عراق، کویت، قطر، بحرین و امارات، هر چند به دلیل محدودیت های فرهنگی امکان ایجاد رسمی روسپی خانه در کنار پادگان های نظامی آمریکا وجود نداشت، اما گزارش های متعددی از فعالیت شبکه های به اصطلاح غیر قانونی تن فروشی، قاچاق زنان، دختران و حتی پسران خردسال در شهرهای نزدیک این پایگاه ها منتشر شده است.

در برابر این وضعیت، مقاومت نیز شکل گرفت. در کره جنوبی، از دهه ۱۹۸۰ سازمان های زنان و فعالان حقوق

هزار تا بیش از ۲۰۰ هزار نفر برآورد کرده اند. بسیاری از زنان نه داوطلبانه، بلکه از طریق فریب، تهدید و اجبار به اسات کشیده شدند. از همین رو، امروزه این برنامه از سوی بسیاری از مورخان یکی از آشکارترین نمونه های بردگی جنسی سازمان یافته در دوران جنگ شناخته می شود.

هم زمان، ارتش آلمان نازی نیز برای نیرو های «ورماخت و» «اس اس» صدها روسپی خانه نظامی در سراسر اروپای اشغالی ایجاد کرد. بسیاری از زنان از جمله زندانیان اردوگاه ها و زنان ساکن مناطق اشغالی، با زور یا تهدید به این مراکز منتقل شدند. این مراکز زیر نظر پزشکان ارتش اداره می شد و زنان ناچار بودند به طور مرتب تحت معاینات پزشکی اجباری قرار گیرند. در صورت ابتلا به بیماری های مقاربتی یا برای مدت طولانی قرنطینه می شدند یا سر به نیست شان می کردند. بر اساس اسناد موجود، تا سال ۱۹۴۲ بیش از پانصد روسپی خانه نظامی در اروپای اشغالی فعال بودند.

ارتش آمریکا نیز در جریان جنگ جهانی دوم در مناطقی مانند شمال آفریقا و ایتالیا از روسپی خانه های محلی استفاده



اعتراض قربانیان به بردگی جنسی در ژاپن

بلکه نهادهای سیاسی و ساختاری است که در بستر نظامی گری، جنگ و اشغال شکل گرفته و گسترش یافته است. از روسپی خانه های تحت نظارت ارتش فرانسه در قرن نوزدهم تا نظام «زنان آسایشگر» ژاپن، از مراکز سازمان یافته آلمان نازی تا شهرک های پیرامون پایگاه های نظامی آمریکا، الگویی واحد قابل مشاهده است. الگویی که طبق آن بهره کشی جنسی از زنان به بخشی از سازوکار اعمال قدرت نظامی تبدیل می شود.

از این رو مبارزه با فحشای نظامی را نمی توان به مبارزه با قاچاق انسان یا خشونت جنسی محدود کرد. تا زمانی که نظامی گری، جنگ و اشغال به عنوان ابزار اعمال قدرت و سلطه تداوم داشته باشند، بستر تولید و بازتولید این شکل از خشونت نیز پا بر جا خواهد ماند. به همین دلیل، مبارزه برای آزادی و برابری زنان، ناگزیر با مبارزه علیه نظامی گری، جنگ و همه ساختارهایی گره خورده است.

زنان مبارزه گسترده ای را علیه نظام «کجی چون» آغاز کردند و سرانجام دولت را وادار ساختند مسئولیت خود را در ایجاد و مدیریت این مراکز بپذیرد. دولت کره جنوبی، رسماً عذر خواهی کرد، متعهد شد این بخش از تاریخ را در کتاب های درسی منعکس کند، این مراکز را تعطیل سازد و به بازماندگان غرامت بپردازد. در «اوکیناوا» ژاپن نیز اعتراض های گسترده علیه حضور پایگاه های نظامی آمریکا شکل گرفته است؛ بویژه در سال ۱۹۹۵، ده ها هزار نفر به خیابان ها آمدند. این اعتراضات به اصلاحاتی در نظام قضایی و کاهش حضور نظامی آمریکا انجامید. در فیلیپین نیز فشار جنبش های مردمی سرانجام دولت را وادار کرد موضوع تمدید حضور پایگاه های آمریکا را به رای سنا بگذارد و مخالفت سنا موجب خروج نیروهای آمریکایی از پایگاه های مهم سولیک و کلارک شد.

امروز این تجربه های تاریخی نشان می دهد که فحشای نظامی مجموعه ای از اقدامات پراکنده یا انحراف های فردی نیست،



ساغر غلامی



ارغوان فلاهی



زهرا طبری

تشدید اعدامها توسط جمهوری اسلامی زندانیان سیاسی آزاد باید گردند!

در فضای جنگی در ایران جمهوری اسلامی اعدام زندانیان سیاسی را گسترش داده است. جمهوری اسلامی در فضای جنگی، با دستگیری، شکنجه، و کشتار فعالین سیاسی موج سرکوب را تشدید کرده است. اخیراً سه فعال سیاسی زن را به اعدام محکوم کرده است. ارغوان فلاهی به جرم «بغی از طریق عضویت در گروههای مخالف نظام و اقدام مسلحانه» چندین سال در زندانهای مختلف تحت شدیدترین شکنجه ها قرار گرفته و به اعدام محکوم شده است.

حکم اعدام زهرا طبری، زندانی سیاسی ۲۵ ساله نیز در ۱۰ تیر ۱۴۰۵ صادر شد. زهرا فروردین ۱۴۰۴ در رشت به جرم «همکاری با گروه های مخالف نظام» دستگیر شد و به زندان لاکان رشت منتقل گردید. ساغر غلامی زندانی سیاسی دیگری است که حکم اعدامش توسط جمهوری اسلامی صادر شده است. ساغر، ۱۹ ساله از گنبد (استان گلستان) در رابطه با اعتراضات دی ماه ۱۴۰۴ به جرم «اجتماع و تبانی علیه امنیت ملی» بازداشت شد.

در فضای جنگی و به بهانه جنگ، جمهوری اسلامی سرکوب را بشدت گسترش داده است. اعدام همیشه یک سلاح جمهوری اسلامی برای خاموش کردن جامعه بوده است. در این شرایط جنگی علاوه بر گسترش سرکوب مبارزات مردم و جنبش کارگری، جمهوری اسلامی احکام اعدام را نیز وسعت بخشیده. جمهوری اسلامی برای بقا به اعدام نیازمند است. اما هر حکم اعدام خشم مردم را لبریز تر می کند. با اعتراض همبسته و متحد صفوف خود را در برابر رژیم جنایتکار اسلامی محکم تر کنیم.

آزادی بدون قید و شرط زندانیان سیاسی!
نه به اعدام! مرگ بر جمهوری اسلامی!
زنده باد آزادی، برابری، رفاه!
۴ ژوئن ۲۰۲۶ (۱۳ تیر ۱۴۰۵)

دو جوان در اصفهان در ملاء عام اعدام شدند!

اعدام قتل عمد دولتی است!

دو هفته در اعتراض به اعدام دست به اعتصاب غذا زده بودند. این دومین بار است که زندانیان این زندان در اعتراض به اعدام دست به اعتصاب غذا می زنند. گزارش شده که زندانیان پس از دریافت قول هایی از طرف رژیم، اعتصاب خود را پایان دادند.

در دو هفته رژیم اسلامی پنج نفر از دستگیر شدگان اعتراضات دیماه را فقط در اصفهان در رابطه با پرونده "میدان علیخانی" اعدام کرده است. عرفان اسفندیاری و گل محمد محمدی ۲۸ تیرماه در اصفهان و محمد امینی دهقانی ۲۴ تیرماه با اتهام مشابه ای اعدام شدند. اعدام یک قتل عمد دولتی است و باید ملغی شود. اعدام ابزاری است برای سرکوب جامعه که توسط دولت ها برای حفظ صیانت خویش اجرا می شود. اعدام چه به "جرم سیاسی" و چه "عادی" باید برچیده شود. بدنبال آغاز حملات نظامی آمریکا و اسرائیل به ایران، جمهوری اسلامی پنجه های سرکوب را بر گلوی مردم تنگتر کرده است. مردم در شرایط مشقت بار تری زندگی می کنند. رژیم اسلامی از این فرصت برای استحکام موقعیت خود در جامعه استفاده می کند. باید بکوشیم رژیم را عقب بنشانیم. اعتراضات اخیر یک قدم مثبت و مهم در این جهت است.

مرگ بر جمهوری اسلامی

آزادی، برابری رفاه همگانی

سازمان آزادی زن

هفتم مرداد ماه ۱۴۰۵ - ۲۹ ژوئیه ۲۰۲۶



اعدام در ملاء عام در اصفهان

روز سه شنبه ششم مردادماه جمهوری اسلامی دو جوان دیگر بنام ابوالفضل سپاهی بادجانی و امیر حسین صفری را در اصفهان در ملاء عام اعدام کرد. جمهوری اسلامی از روز اول به قدرت رسیدن اعدام را بعنوان یک ابزار مهم سرکوب در جامعه حاکم کرده است. وجه شنیع تر این جنایت دولتی اعدام در ملاء عام و با حلق آویز کردن از چرثقیل است. این صحنه ها تصاویر دهشتناک حلق آویز کردن بردگان و سیاه پوستان در آمریکا را در اذهان زنده می کند.

جنبش اعتراضی علیه اعدام در جامعه ایران ریشه دار است. روز سه شنبه پس از آنکه اعلام شد این دو جوان در سحر اعدام خواهند شد، عده ای در اعتراض به این حکم و در تلاش برای نجات این دو جوان از مرگ به خیابان آمدند و علیه جمهوری اسلامی شعار دادند. رسانه های فارسی زبان در خارج کشور گزارش کردند که زن جوانی در این اعتراضات کشته شده است؛ اما امروز گزارشی مبنی بر نادرست بودن این خبر پخش شده است. زندانیان قزل حصار کرج نیز بمدت

چرا مجازات اعدام؟

مصاحبه نشریه خاوران با منصور حکمت

این مطلب در شماره ۷ فصلنامه خاوران، نشریه سازمان دفاع از زندانیان سیاسی ایران، پائیز ۱۳۷۹ با عنوان "چرا مجازات اعدام؟ نگاه منصور حکمت به مقوله لغو اعدام" بچاپ رسیده است.



خاوران: با لغو مجازات اعدام، جنایتکاران قاتل چگونه باید کیفر ببینند؟

منصور حکمت: سوال جالبی است. با لغو مجازات اعدام همان اول جلوی یک قاتل عمده، یعنی دولت، که هیچوقت هم بخاطر قتل نفس کیفر ندیده است گرفته میشود. سوال شما این تصور را بوجود میآورد که گویا مجازات اعدام را برای کیفر دادن قاتلین ابداع کرده اند. یا گویا این مجازاتی است که قانونگذاران پس از غور و تفحص با جرم قتل متناسب یافته اند. اما مجازات اعدام ربطی به مساله قتل در جامعه ندارد. تاریخ خودش را دارد. حقوق و قدرت دولتهای امروز در برابر اهالی، امتداد حقوق و قدرت دولتهای دیروز است. وقتی آغا محمد خان قاجار تمام اهالی یک شهر را کور میکند و میکشد، مشغول کیفر دادن کسی بخاطر جرمی نیست. وقتی اسب دزد را در آمریکا دار میکشند و یا سرباز فراری را اعدام میکنند،

خاوران: حزب کمونیست کارگری در اسناد خود به صراحت از ضرورت لغو اعدام سخن گفته است، اما شما از چه زاویه و نگاهی و با چه تحلیلی لغو اعدام را ضروری میدانید؟

منصور حکمت: مجازات اعدام اسم دولتی کلمه کشتن است. افراد یکدیگر را به قتل میرسانند، اما دولتها افراد را به "اعدام" محکوم میکنند. خواست لغو اعدام و ممنوعیت قتل نفس هردو از یکجا مایه میگیرد، مخالفت با کشتن عامدانه و آگاهانه و با نقشه قبلی کسی توسط کس دیگر. اینکه یکسوی این قتل یک دولت و یا یک مرجع فائقه سیاسی است کوچکترین تغییری در این واقعیت نمیدهد که ما با یک قتل عمد طرفیم. مجازات اعدام وقیحانه ترین و کثیف ترین شکل قتل عمد است. چون یک نهاد سیاسی، جلوی روی مردم، با اعلام قبلی، از قول جامعه، در نهایت حق بجانبی، در نهایت خونسردی، تصمیم به کشتن کسی میگیرد و روز و ساعت واقعه را هم اعلام میکند.

مشغول کیفر دادن کسی به معنی قضایی کلمه نیستند. بلکه صاف و ساده دارند مردم را سرجایشان مینشانند، دارند مردم را به تمکین به مقررات و

دستورات وادار میکنند. دارند ارباب میکنند. دارند حکومت میکنند. در همین جهان امروز اعدام فقط کیفر قتل نیست، کیفر سکس غیر مجاز، کیفر

احتکار، کیفر اعتقاد به مرام اشتراکی، کیفر تشکیل احزاب مخالف، کیفر طنز کردن خدا و پیغمبر و امام، کیفر همجنس گرایی و غیره هم هست. کشتن اهالی، از ابتدای جامعه دارای حاکمیت، یک رکن به تسلیم کشیدن مردم بوده و هنوز هم هست. تاریخچه مجازات اعدام نه در مباحثات حقوق قضایی درباره جنایت و مکافات، بلکه در تاریخ حاکمیت طبقاتی و دولت است. امروز هم دولت ها شهروندان را میکشند. باید جلوی این را گرفت.

می پرسید اگر مجازات اعدام نباشد باید با قاتلین چه کرد. کشتن قاتل تکرار قتل است. ما میگوئیم این یک کار را بهیچوجه نمیشود کرد. اینکه چه کار دیگری میشود کرد بستگی به فلسفه قضایی جامعه دارد. در همین سیستم موجود میتوان قاتل را حبس کرد. در یک جامعه ایده آل شاید بشود مردم را از تکرار جرم توسط او مصون کرد، تلاش کرد قبح کارش را به او فهماند، بدون آنکه حتی لازم باشد آزادی اش را هم از او سلب کنند. در یک جامعه ایده آل شاید بشود کاری کرد که قتل عمد رخ ندهد.

خاوران: حزب کمونیست کارگری ایران با پاسداران و شکنجه گرانی که در درگیریها اسیر می شوند، در صورتیکه ثابت شود دستشان بخون مردم آلوده است چگونه رفتار خواهد کرد؟

« مجازات اعدام اسم دولتی کلمه کشتن است. »

منصور حکمت: در قوانین مورد نظر ما اعدام و حبس ابد نیست. قاعدتا این آدمها را باید به حبس محکوم کرد و رویشان کار کرد شاید بتوانند روزی به آغوش جامعه برگردند و کاری کنند مردم ببخشندشان.

خاوران: با اعدام نکردن قاتل، عدالت درباره ی خانواده مقتول چگونه اجراء می شود؟

منصور حکمت: اینکه خانواده مقتول صاحب خون است، و عدالت، طلبی است که خانواده مقتول از جامعه دارد، یک مفهوم عشیرتی و عقب مانده و غیر قابل پذیرش است. غم و داغ خانواده مقتول انکار ناپذیر است. اما اگر اعدام بخاطر تسکین غم و داغ افراد مجاز باشد، چرا خود قتل به بهانه احساساتی مشابه مجاز نیست؟ آیا کسی که توسط دیگری تحقیر و خرد شده، خانه خراب شده، معتاد شده، ورشکست شده، دربردار شده، میتواند برای تسکین احساس تلخ درونی خود دست به قتل او بزند؟ آیا دولت آدمکش مجازی است که افراد برای گرفتن انتقام به آن مراجعه میکنند؟ آیا عدالت مفهومی است که جای انتقام عشیرتی نداشته است؟ در مورد مفهوم عدالت شاید باید در فرصت دیگری بیشتر حرف زد. این مقوله آنقدرها که بعضی فکر میکنند ابژکتیو و ماوراء طبقاتی نیست.

خاوران: آیا با لغو مجازات اعدام، درجه ی جنایت در جامعه بالا نخواهد رفت؟

منصور حکمت: خیر. برعکس. همانطور که گفتم همان اول کار جلوی یک لیست بالابلند قتل های دولتی گرفته میشود. دادگستری و دولت آمریکا پرکارترین قاتل حرفه ای آن کشور است. لغو مجازات اعدام مانند اینست که ۱۵۰ قاتل سریال یکجا دستگیر شده باشند! ثانیا، جامعه ای که کشتن انسانها را مطابق قانون مجاز کرده باشد هرگز نمیتواند جلوی تکرار

همین عمل در میان اهالی را بگیرد. لغو حکم اعدام و اعلام ارزش جان آدمی، اولین گام در مبارزه با فرهنگ آدمکشی در جامعه است. آمارهای رسمی هم به روشنی نشان میدهد که در هلند و اسکاندينای و انگلستان که مجازات اعدام ممنوع است، آمار قتل (به نسبت جمعیت) به مراتب کمتر از آمریکاست.

خاوران: بنظر شما مجازات جنایتکاران برای رسیدن به چه هدفی باید انجام گیرد؟

منصور حکمت: نمیدانم آیا اصولاً کلمه مجازات کلمه خوبی برای یک سیستم قضایی انسانی هست یا خیر. بنظر من، بحث پیشگیری و از بین بردن زمینه های اجتماعی و اقتصادی و فرهنگی جنایت به کنار، اولاً، جامعه باید با حداقل اعمال خشونت و با حداقل سلب اجازه زندگی متعارف از مجرمین، خود را از تکرار جرم توسط آنها مصون کند. ثانیاً، کمک کند این افراد متحول بشوند. بنظر من مجازاتهای انتقامی و عبرت

خاوران: اگر لغو مجازات اعدام، یکی هم به دلیل ارزش نهادن به گوهر انسان و حق حیات آن است، در آنصورت خواست آزادی زندانیان سیاسی ای که در اثر عملیاتشان انسانهای بی گناه کشته شده اند، چگونه باید دنبال شود؟ مثلاً با مبارزی که در اثر بمب گذاری در اتوبوس و یا مکانی دیگر، موجب کشته شدن یک یا چند نفر شده است چه باید کرد؟ آیا باید خواستار آزادی او شد؟

منصور حکمت: من آدمی را که در اتوبوس و هواپیمای مردم بمب گذاشته باشد مبارز اطلاق نمیکنم. متأسفانه در یک دوره معین این روش در برخی جنبشهای حق طلبانه باب شد و بعد توسط برخی جنبشهای ارتجاعی به یک هنر آدمکشی تحت لوای سیاست ارتقاء داده شد. یک فرمول کلی در قبال اینها ندارم. بستگی به دولتی دارد که اینها با آن در حال جنگ هستند. بستگی به موازین قضایی کشور مربوطه و مشروعیت حقوقی آن دارد. بستگی به شرایط وقوع این اتفاق دارد. بنظر من پرونده بمببست هایی که به اهداف غیر نظامی حمله کرده اند یک پرونده سیاسی نیست. ممکن است دلائل مخففه سیاسی برای وقوع جرم ارائه و بشود و حتی ترتیب اثر داده بشود، اما خود پرونده یک پرونده سیاسی نیست. منتهی یک چیز را یادآوری کنم. اگر بنا باشد کسانی را که با بمب به مردم غیر نظامی حمله کرده اند

بگیرند و محاکمه کنند، هفت هشت رئیس جمهور و نخست وزیر غربی و صدها بوروکرات و ژنرال و فرمانده آمریکایی و اروپایی در ردیف اول متهمین خواهند بود. من فرقی میان تیموتی مک وای که در اوکلاهما آن جنایت عظیم را کرد با کسانی که بمب روی پناهگاه و خانه و مدرسه مردم بغداد انداختند و آن همه را کشتند نمی بینم.

لغو حکم اعدام و اعلام ارزش جان آدمی، اولین گام در مبارزه با فرهنگ آدمکشی در جامعه است.

آموزانه باید لغو بشود. باید بجایی برسیم که جامعه چنان از خشونت فاصله بگیرد که به موارد خشونت مثل بلایای طبیعی رفتار کند، به کمک قربانیان بشتابد، سعی کند از موارد بعدی آن جلوگیری کند و یا خسارات آن را به حداقل برساند، بی آنکه کسی را به رسم قربانی در آتشفشان بیاندازد و یا به دریا تازیانه بزند.

خاوران: اگر جواب منفی است در آنصورت چه قدرتی باید او را محاکمه کند؟

منصور حکمت: قدرتی که از نظر حقوقی مشروعیت داشته باشد. حکومت های استبدادی بنا به تعریف مشروعیت ندارند. بنظر من برای محاکمه ژنرال شوارتسکف ها و بن لادن ها میتوان در همین جهان بورژوازی هم دادگاههای قابل قبولی یافت یا ایجاد کرد.

خاوران: اگر جواب مثبت است در آنصورت تعریف شما از زندانی سیاسی چیست؟

منصور حکمت: بنظر من دو مقوله زندانی سیاسی و اسیر جنگی وجود دارد که هر دو به این بحث مربوط است. زندانی سیاسی کسی است که بجرم مخالفتش با دولت مربوطه زندانی شده است. زندانی سیاسی بنا به تعریف باید آزاد بشود. محاکمه ای نباید در کار باشد. کسی که علیه حکومتی فعالیت سیاسی کرده است اصلا نباید دستگیر بشود. اسیر جنگی هم جرمی نکرده و نباید از حقوق مدنی خود و از جمله آزادی خود محروم بشود. و این فقط موضوعی میان دولت ها نیست. بنظر من اعضای سازمانهای چریکی که به دولتها اعلام جنگ داده اند و در عملیات نظامی دستگیر میشوند باید از حقوق اسرای جنگی برخوردار باشند. قوانین موجود باید عمیقا به نفع این اسرا تغییر کند. بنظر من زندانی کردن فرد و جلوگیری از

زندگی متعارف او باید ممنوع باشد. اما میتواند قوانینی وجود داشته باشد که تا پایان جنگ و یا تا مطمئن شدن از عدم تمایل فرد به شرکت مجدد در جنگ، مانع الحاق مجدد او به ارتشش بشود. و بالاخره قطعا مقوله ای به اسم جنایت جنگی داریم. این مقوله باید جدا باز تعریف بشود و تمام مواردی که نیرویی افراد غیر نظامی و وسائل زیستی و رفاهی آنها را مورد تعرض قرار میدهند را در بر بگیرد. در این سالهای اخیر شاهد وسیعترین جنایات جنگی توسط ارتشهای دول غربی و محلی در کشورهای مختلف، مانند عراق و یوگسلاوی، بوده ایم. جنایتکاران جنگی بسیاری امروز بعنوان رهبران و قهرمانان ملی و فرزندان وطنپرست ملل و اقوام مختلف راست راست میان مردم راه میروند که میبایست شاهد محاکمه آنها باشیم.

خاوران: علل اصرار و اشتیاق مسلمانان بنیادگرا به کشتن و حذف فیزیکی مخالفان خود بویژه دگراندیشان را در چه میدانید؟

منصور حکمت: اینکه آیا کسی اول به آدمکشی علاقمند میشود و بعد مسلمان بنیادگرا میشود و یا برعکس اول مسلمان بنیادگرا میشود و بعد به حکم شرع انور آدمکش میشود، چیزی است که من ابزار تحقیق و موشکافی در آن را ندارم. ولی مطمئنم پاسخ یکجایی در همین یک جمله شما نهفته است.

برنامه یک دنیای بهتر

« مجازات اعدام باید فوراً لغو گردد. اعدام یا هر نوع مجازات متضمن تعرض به جسم افراد (نقص عضو، تنبیه بدنی، و غیره) تحت هر شرایطی ممنوع است. همچنین مجازات حبس ابد باید لغو شود.»

پدوفیلی در عمق قدرت رازی آشکار!

آذر ماجدی

۲۴ ژوئیه ۲۰۲۶

قدرتمندان، هیات حاکمه یا آنچه در ادبیات متداول "الیت" خوانده می شود را برملا می کند. رفته رفته تحت فشار مردم، دولت مجبور شد فاکت ها و اسامی بیشتری را منتشر کند. اخیراً سه میلیون سند سانسور شده منتشر شد. حیرت آور است. آلودگی و کثافت و تعفن هیات حاکمه، مهمترین ثروتمندترین، قدرتمندترین و ممتازترین مردان و زنان کشور و دنیا، باورنکردنی است. به ایستین و باند قاچاق کودک و شبکه باجگیریش بر می گردیم.

پدوفیلی، کودک دزدی و قتل کودکان در بطن جامعه

واتیکان و کلیسا

شبح پدوفیلی همواره، طی تاریخ بر فراز اروپا و آمریکا چرخیده است. نام واتیکان، یکی از قدرتمندترین نهادهای ایدئولوژیک، فرهنگی و اخلاقی غرب، با پدوفیلی عجین است. کلیسا و طبقه حاکم به پدوفیلی آغشته بوده اند. از سال

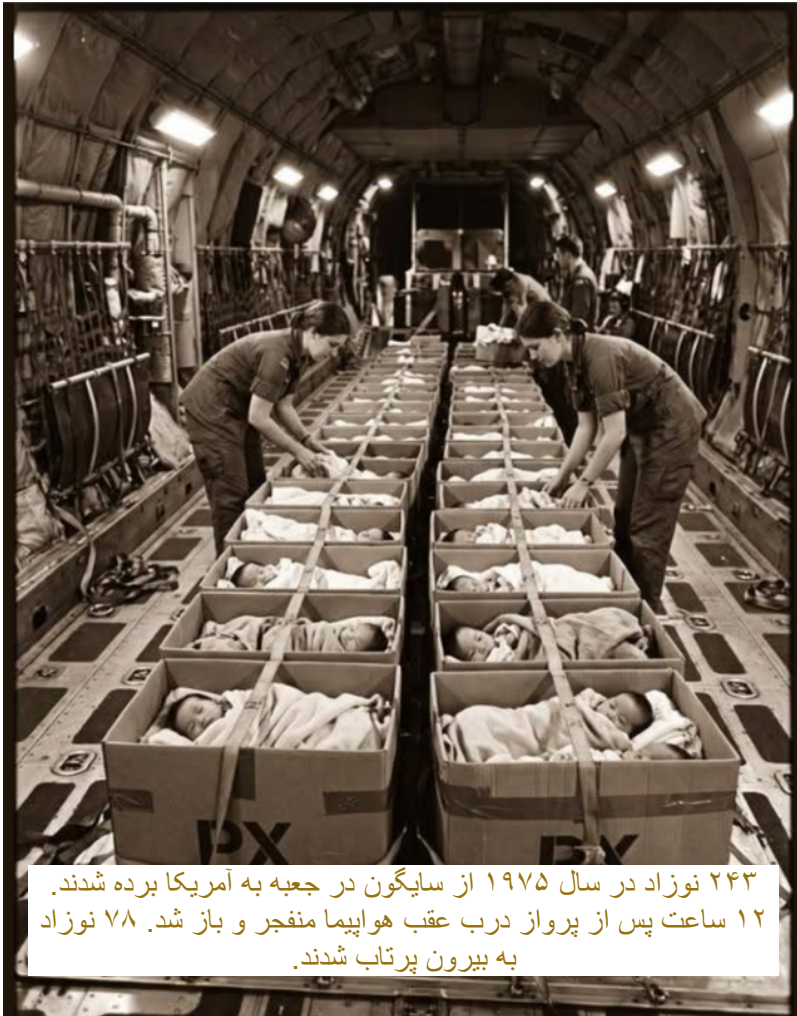
اخبار وسیعی از رواج پدوفیلی در هیات حاکمه در غرب، بویژه آمریکا پخش شده است. گزارشات از سوء استفاده جنسی از کودکان فراتر می رود. گسترش کودک دزدی و باندهای قاچاق کودک در آمریکا و اروپا حیرت آور است. اخباری که تا همین چند سال پیش تحت عنوان "تئوری توطئه" انکار یا حتی به ریشخند گرفته می شد. سالیانه بیش از ۸۰۰ هزار کودک در آمریکا، کانادا، استرالیا، آلمان، بریتانیا، فرانسه، ایتالیا و روسیه ناپدید می شوند. (۱) بدنبال شکایت برخی قربانیان و پخش داستان زندگی پر از شکنجه آنها که از کودکی یا نوجوانی به اسارت درآمده و مورد سوء استفاده وحشتناک جنسی قرار گرفته اند و به یمن تحقیقات پیگیر و شجاعانه برخی ژورنالیست ها، حقایق افشاء شده است.

با افشای نام و نقش ایستین، چشمان جامعه به عمق فساد و جنایت در راس قدرت آمریکا چرخید. فاکت هایی که درز پیدا کرده است فقط بخش کوچکی از حقایق رواج پدوفیلی در میان

های ۱۹۹۰ تحقیقات رسمی قانونی در مورد شکایات وسیع از واتیکان و کلیسای کاتولیک آغاز شد. در بسیاری کشورها از جمله آمریکا، استرالیا، کانادا، فرانسه، پرتغال، ایرلند و آلمان و همچنین در کشورهای آمریکای لاتین، آفریقا و آسیا پرونده های قطوری از جنایات واتیکان موجود است و حکایت از آن دارد که صد ها هزار کودک توسط کشیشان مورد تجاوز و سوءاستفاده جنسی قرار گرفته اند. افشای پدوفیلی گسترده در واتیکان و کلیسا که در اواخر قرن ۲۰ و اوایل قرن ۲۱ وسیعاً طرح شد، رسوایی بزرگی ایجاد کرد. کلیسا با کمک طبقه حاکم سعی در لاپوشانی آن کرده است. بسیاری از کشیشان و راهبها در کودکآزاری، عمدتاً پسر و همچنین دختر، برخی حتی ۳ ساله، اما اکثراً بین ۱۱ تا ۱۴ ساله، دست داشته اند. پدوفیلی قرن هاست که در کلیسا یک عمل رایج بوده است.

یک فیلم مستند بی بی سی از راز مخوف دزدی و قاچاق ۳۰۰ هزار نوزاد طی پنجاه سال تا ۱۹۹۰ در اسپانیا توسط کلیسای کاتولیک پرده بر می دارد. به مادران گفته شده بود که نوزادانشان مرده اند و در گورهای دستجمعی خاک شده اند. طبق این اسناد کلیسا ۲۰ میلیارد دلار از این قاچاق

درآمد داشته است. و این فقط یک نمونه از این نوع جنایات است. هزاران صفحه سند درز پیدا کرده است که در آن نقش واتیکان در قاچاق کودکان برای سوءاستفاده جنسی و شکنجه در مراسم مذهبی افشاء شده است.



۲۴۳ نوزاد در سال ۱۹۷۵ از سایگون در جعبه به آمریکا برده شدند. ۱۲ ساعت پس از پرواز درب عقب هواپیما منفجر و باز شد. ۷۸ نوزاد به بیرون پرتاب شدند.

همچنین طی سال های اخیر گورهای دستجمعی در کانادا در مدرسه های شبانه روزی کلیسا که کودکان بومی را بزور به آنها منتقل می کردند، کشف شده است. طبق اسناد و شواهدی که درز پیدا کرده، ۵۰ هزار کودک بومی در این مدارس به قتل رسیده و در گورهای دستجمعی دفن شده اند. هفت نفر که

بر وجود این گورستان ها، شکنجه و کشتار این کودکان و سرقت ۱۰ کودک توسط ملکه انگلستان از یک چنین مدرسه ای در ونکوور شهادت داده اند، به قتل رسیده اند. بعلاوه، ۲۰ کشیش شیلیایی که درباره دزدی کودکان افشاگری کرده بودند بعد از ملاقات با پاپ در تصادف هواییما کشته شدند.

مادر ترزای مقدس

مادر ترزای مقدس از معروفترین و شیطانی ترین شخصیت های کلیسا است. مادر ترزا را بعنوان خیرترین خدمتکار خدا به دنیا معرفی کرده اند؛ از خودگذشته ای که زندگیش را وقف خدا، کلیسا و "فقیرترین فقرا"ی حلبی آبادهای کلکته در هند کرده بود. به او از طرف واتیکان لقب مقدس داده شد و در سال ۱۹۷۹ جایزه نوبل را نصیب خود کرد. مادر ترزا با رهبران کشورها، قدرتمندترین و معروف ترین شخصیت های دنیا ملاقات می کرد و برای سازمان خیریه اش، "میسوئرهای خیریه" که میلیون ها دلار سالیانه درآمد داشت، پول جمع می کرد. این پول ها باسم کمک به کودکان فقیر گرفته می شد و به بانک واتیکان سرازیر می گردید.

این خیریه و در راس آن

مادر ترزا برای کمک به بچه ها پول می گرفتند و کودکان را می فروختند. این خیریه چندین یتیم خانه و خانه های مخصوص زنان بارداری که از دواج نکرده بودند در گوشه و کنار دنیا ساخته بود؛ مکان های ایده آل برای قاچاق و فروش نوزداد و کودک. گفته شده است که ۹۰ درصد درآمد این خیریه به بانک واتیکان واریز می شده است. تعدادی از دکترها و کارکنان این

خیریه از شرایط اسفبار این خانه ها، از جمله گرسنگی دادن و شکنجه های روحی و جسمی به کودکان و مادران، گزارش کرده اند.

پاپ فرانسیس

شواهدی دال بر نقش مستقیم پاپ فرانسیس در قاچاق کودک و حتی تجاوز و شکنجه موجود است. در زیر نویس توجه تان را به گزارشی از یک دادگاه "شهروندی" که در سال ۲۰۱۴ در بلژیک تشکیل شده، جلب می کنیم. در این سند بطور نمونه به نقش پاپ فرانسیس، پاپ پیشین، در همکاری با دولت نظامی آرژانتین در دهه ۱۹۷۰ برای قاچاق ۳۰ هزار کودک زندانیان سیاسی در آرژانتین اشاره می شود. (۲)

در این سند علاوه بر پاپ و تعدادی اسقف کلیسا مشخصا از اسقف کانتربری، کلیسای انگلیس یاد شده است که توسط تعدادی به تجاوز، شکنجه و قاچاق کودک متهم شده اند. شاکیان و شاهدین درباره تجاوز و شکنجه توسط پاپ فرانسیس و نقش پاپ در قاچاق

کودک
افشاگری کرده
اند. هیچکس
تاکنون محاکمه

و مجازات نشده

است. (پاپ فرانسیس به تئودور مک کاریک، یکی از کشیش های عالیرتبه که بسیاری کودک و بزرگسال را مورد سوءاستفاده جنسی قرار داده بود، دستور داد که زندگیش را وقف دعا و بخشش کند. همین!)

واتیکان و کلیسا مسبب شکنجه، سوءاستفاده جنسی و مرگ هزاران کودک بومی در مستعمره های اروپا هستند.

کلیسا با همدستی طبقه حاکم سعی در لاپوشانی این جنایات کرده است. واتیکان ستون ایدئولوژیک کولونیالیسم و امپریالیسم، تاریخ شومی از تجاوز، شکنجه و قتل کودکان بومی دارد. جنایات واتیکان و کلیسا در سراسر دنیا، اروپا، آمریکای شمالی و جنوبی و آفریقا گسترش یافته است. واتیکان و کلیسا مسبب شکنجه، سوءاستفاده جنسی و مرگ هزاران کودک بومی در مستعمره های اروپا هستند. اکنون بیش از پنجاه سال است که شکایات و افشاگری از جنایات واتیکان مطرح شده است.

اما مساله به همین جا ختم نمی شود؛ اسنادی درز پیدا کرده که نقش و رابطه واتیکان با باند قاچاق کودکان و اِپستین را برملا می کند. واتیکان رابطه ای محکم و تنگاتنگ با نهاد صهیونیسم دارد. در سال ۱۸۳۲ واتیکان پس از جنگ های ناپلئون ورشکسته شد و خانواده روتشیلد، پدر شرعی اسرائیل (۳) با پرداخت ۴۰۰ هزار دلار (برابر با میلیاردها دلار امروز) عملا واتیکان را خرید و به بانکدار پاپ بدل شد. این رابطه نزدیک و کهن میان بزرگترین نهاد و سمبل مذهبی غرب و بزرگترین قدرت مالی و سیاسی جهان و قدرت شناخته شده یهودی- صهیونیست، خانواده روتشیلد، حیرت انگیز است. و جالب اینجاست که اکثریت مطلق جهان از آن بی اطلاعند.

یک نکته مهم اینست که اِپستین طبق گفته خودش و اسناد منتشره برای روتشیلد کار می کرد و مقادیر بسیاری پول از آن دریافت کرده بود. فقط در یک نوبت روتشیلد ۲۵۰ میلیون دلار به اِپستین اعطاء کرده است. باید پرسید برای چه نوع خدماتی؟ در عین حال روشن شده است که اِپستین با راس موساد و با اسرائیل رابطه ای بسیار نزدیک داشته است. در سال ۲۰۰۸ که مورد پیگیری قانونی برای رابطه گرفتن و تجاوز به چند دختر بچه قرار داشت به اسرائیل فرار کرد. (او اولین و آخرین

نیست. بسیاری از پدوفیل های تجاوزگر آمریکایی برای فرار از قانون به اسرائیل مهاجرت می کنند.) این رابطه شوم عمق سیاه این جنایت شیطانی درون هیات حاکمه، قدرتمندان و ثروتمندان را برملا می کند.

با توجه به نقش تعیین کننده خانواده روتشیلد در ایجاد اسرائیل و کمکهای وسیع مالی به آن، نجات مالی واتیکان، در اختیار گرفتن بانک واتیکان و رابطه با اِپستین و باند قاچاق کودک او و رابطه نزدیک اِپستین با موساد، معمای نقش اسرائیل و واتیکان در این باند قاچاق کودک حل می شود. اسرائیل بعنوان کشور میهمان مجرمین پدوفیل شناخته شده است. بسیاری از مجرمین از آمریکا به اسرائیل مهاجرت می کنند. یکی از جنایاتی که بسیار تلاش شده زیر خاک شود، سرقت هزاران کودک خانواده های یهودی مهاجر از یمین به اسرائیل است.

طی سال ۱۹۴۹-۵۰ اکثریت قریب باتفاق یهودیان یمین به اسرائیل مهاجرت کردند. بلافاصله کودکان و نوزادان این مهاجرین ناپدید شدند. این کودکان برای معاینات پزشکی برده می شدند و هیچگاه باز نمی گشتند. به مادران گفته می شد که کودکشان مرده و در گور دستجمعی دفن شده است. محل این "گورها" هیچگاه افشاء نگردیده است. دولت عملا شکایات مادران و پدران را نادیده گرفته است. بالاخره، تحت فشار اعلام می شود که یک درصد این کودکان توسط پرسنل پزشکی به خانواده های مرفه یهودی های اشکنازی (یهودی های سفید پوست اروپای شرقی) فروخته شده اند. اما اکنون اسناد متنوعی منتشر شده دال بر اینکه شیمون پرز هزاران کودک را به سازمان سیا و آمریکا برای استفاده در آزمایش های مختلف تحویل داده است. (توجه کنید! کودکان خانواده های یهودی، نه عرب یا مسلمان!) استفاده از کودکان سیاه

پوست برای آزمایش های مختلف یک عمل متداول توسط سازمان سیا بوده است.

دفاع روشنفکران مدرن "چپ" از پدوفیلی!

یکی از شرم آورترین اسکاندال ها، دفاع علنی روشنفکران، هنرمندان و نویسندگان مشهور از پدوفیلی است. آندره ژید، از سرشناس ترین نویسندگان فرانسوی و برنده جایزه نوبل، که در عکس رسمی ریاست جمهوری ماکرون، کتابش روی میز او دیده می شود، به اعتراف خودش یک پدوفیل بود. (رابطه ماکرون با همسرش بعنوان یک رابطه پدوفیلی آغاز شد. وقتی ماکرون ۱۴ سال داشت، همسرش که ۳۸ ساله و معلم او بود، با او رابطه جنسی برقرار کرده است.) آندره ژید در زندگینامه اش از تجارب سکس با پسران نوجوان الجزایری نوشته و احساس غرور و لذتش را در جستجوی زندگی در سکس با کودکان توصیف کرده است. اسکار وایلد، یک نویسنده بسیار سرشناس دیگر است که اسناد بسیاری مبنی بر تجاوز او به پسران نوجوان خانواده های کارگری و فقیر موجود است. اما چون در قرن نوزده سن مجاز برای رابطه جنسی 13 سال بود، از او بعنوان پدوفیل نام برده نمی شود. البته، لیست از این بسیار بلند تر است.

یک رویداد تاریخی باورنکردنی، حمایت رسمی و علنی برخی از روشنفکران برجسته و سرشناس "چپ"، "آزاد اندیش"، مبلغین آنتیسم و سکولاریسم، بویژه در فرانسه از پدوفیلی است. نام هایی چون ژان پل سارتر، سیمون دوبوار و میشل فوکو در میان ده ها روشنفکر فرانسوی قرار دارد که در دهه ۷۰ میلادی طی یک نامه سرگشاده که در لوموند بچاپ رسید خواهان قانونی کردن سکس با کودکان شدند. ضمناً از سه پدوفیل که به چند کودک تجاوز کرده بودند، رسماً دفاع

کرده و این تجاوز را سکس با تمایل و توافق توصیف نموده اند. (۴)

علاوه بر کلیسا و واتیکان، از دهه نود قربانیان و شاکیان از باندهای قاچاق کودک، سوءاستفاده جنسی و قتل کودکان در بلژیک و بریتانیا جلوی صحنه آمده اند. چندین پرونده پر سر و صدا که نقش دولتمردان، صاحبان ثروت و قدرت را در سوءاستفاده جنسی از کودکان افشاء می کند، بطور نمونه در انگلستان نقش مقامات دولتی که کودکان یتیم خانه ها را در اختیار مردان قدرت قرار می دادند طرح شده ولی هیچگاه از نظر قضایی دنبال نشده و دادگاهی تشکیل نگردیده است. یکی از معروفترین پرونده ها مربوط به جیمی ساویل، یک دی جی معروف انگلیسی، یک فرد بسیار قدرتمند و نزدیک به خانواده سلطنتی است. شکایات بسیاری از او طرح شد. اما دادگاه هیچگاه آنها را بررسی نکرد.

پدوفیلی در جهان

آیا پدوفیلی فقط در غرب وجود دارد؟ خیر. پدوفیلی متأسفانه یک پدیده کثیف در سراسر جهان است. ازدواج کودکان با اجازه اولیاء در ۱۱۷ کشور جهان، منجمده در ۳۶ ایالت آمریکا، آزاد است و از سال ۲۰۰۰ تا ۲۰۲۱ بیش از سیصد و پانزده هزار کودک در آمریکا قانوناً به ازدواج درآمده اند که جوانترین آنها ۱۰ ساله بودند.

اما موضوع بحث ما در این نوشته، ازدواج کودکان نیست. بحث ما درباره وجود باندهای جنایتکار قدرتمند قاچاق کودک در کشورهای غربی، بخصوص آمریکاست. قاچاق کودک، فروش کودکان و ارگان هایشان، کشیدن خون آنها و نوشیدن آن، مراسم شیطانی که در آن کودکان قربانی می شوند، موضوع بحث ماست. اینها "تنوری توطئه" نیست. اکنون پس

از افشای اپستین و بخشی از جنایاتش اسناد بسیاری در این زمینه درز پیدا کرده است. به ماجرای اپستین در پایین خواهیم پرداخت، اما پیش از آن ضروری است که این مساله را روشن کنیم تا از هر گونه سوء تفاهمی پرهیز شود.

هیچیک از مذاهب "سن مجاز" برای رابطه جنسی قائل نیستند، مسیحیت، یهودیت و اسلام از سن بلوغ سخن می گویند. از اینرو رابطه جنسی یا ازدواج با کودکان از دیر زمان رواج داشته است. اما قاچاق کودک که از آن یاد شد، (نه دوره برده داری) پدیده ای نسبتاً مدرن است. بعلاوه، تعیین سن قانونی برای رابطه جنسی نیز امری نسبتاً جدید است.

معمولاً در رسانه ها زمانی که به پدیده پدوفیلی اشاره می شود، به کشورهای مسلمان نشین و مسلمانان اشاره می گردد. اتفاقاً ازدواج با کودکان زیر ۱۸ سال در کشورهای خاورمیانه و شمال آفریقا، بغیر از عراق که ۲۴ درصد است بطور متوسط زیر ۱۵ درصد قرار دارد. و در اینجا عمدتاً اشاره به نوجوانان ۱۵ تا ۱۸ ساله است. در ایران آمار رسمی ۱۷ درصد است. اما در سودان بدنبال جنگ و تروریسمی که به یمن آمریکا و عمان جامعه را به ویرانی کشیده، رقم تا ۳۴ درصد بالا رفته است. اما همانطور که اشاره شد ازدواج با کودکان در نیمی از جهان قانونی است. در آمریکا این سنت در میان مسیحیان یا حتی غیر مذهبیون رواج دارد. در میان "مورمون" ها، یک شاخه از مسیحیت، در آمریکا نه تنها ازدواج با کودکان ده ساله، بلکه تعدد زوجات بدون محدودیت تعداد نیز رایج است.

باید توجه داشت که در خاورمیانه طی پنجاه سال اخیر که جریانات اسلامی تروریستی و بشدت وحشی توسط آمریکا، اسرائیل، بریتانیا و همکاری برخی دیگر از کشورهای اروپایی شکل گرفته و بجان مردم افتاده اند، سوء استفاده

جنسی از کودکان گسترش یافته است. این یک فاکت مسلم است که القاعده، طالبان، داعش دست ساز سازمان های موساد، سیا و ام آی ۶ هستند. حماس را اسرائیل ساخته است و جمهوری اسلامی حاصل یک رژیم چنج آمریکایی در سال ۱۳۵۷ (۱۹۷۹) است. ریختن این وحوش به جان مردم بعلاوه بمب ها و پهباد ها، این مناطق را به "عصر حجر" برده است. طی این سالها پدوفیلی بویژه در افغانستان وسیعاً رشد کرده است. ارتش آمریکا پسر بچه های افغانستانی را مورد سوء استفاده جنسی قرار می دهد. پسر بچه ها به پایگاه های آمریکا برای تجاوز و آزار جنسی برده می شدند. و ارتشیان آمریکایی آنها "بچه بازی" می نامیدند.

اما اپستین کیست و لیست اپستین چیست؟

این روزها نه تنها در آمریکا، بلکه در جهان، اخبار و "پرونده های اپستین" نقل محافل است. رسانه های اجتماعی پر از پست هایی است که ترامپ و دیگر مردان قدرتمند، روسای جمهور، سیاستمداران، خانواده های سلطنتی، بازرگانان ثروتمند و مشهور، بازیگران و دانشمندانی را که با اپستین در ارتباط بوده اند و نامشان در فهرست اپستین هست، افشا می کند. هرچه مردم بیشتر بر شفافیت اصرار کنند، اوضاع استبدادی تر می شود.

اپستین میلیاردری بود که با افراد قدرتمند در ایالات متحده و همچنین بسیاری از رهبران جهان در ارتباط بود. او به اتهام قاچاق کودکان، پدوفیلی، تجاوز و آزار دختران زیر سن قانونی در سال ۲۰۱۹ زندانی شد. سه میلیون سند مبنی بر اینکه او یک سازمان قاچاق بین المللی کودکان را بمنظور باجگیری از مردان و زنان قدرتمند و تأثیرگذار سازمان داده بود، منتشر

شده است. گفته می‌شود و اعتقاد بر این است که حجم وسیعی از عکس و ویدیو از تجاوز و شکنجه کودکان مهر و موم شده‌اند. فهرستی طولانی از افراد قدرتمند و مشهور در دفترچه تلفن او وجود دارد. حدود سه میلیون سند پس از فشار بسیار از سوی مردم توسط دولت ترامپ علنی شده است. ترامپ که خود بارها در این اسناد از او نامبرده شده و عکس و فیلم هایش با دختر بچه‌ها موجود است در مبارزات انتخاباتی به مردم قول داده بود که تمام اسناد را علنی خواهد کرد. اما پس

از انتخاب ابتدا وجود این اسناد را منکر شد ولی بالاخره تحت فشار بسیار مجبور به افشای

بخشی از آنها گردید. منتهی بسیاری از فاکت‌ها، از جمله اسامی و عکس‌ها سانسور شده است.

علیرغم سند و مدرک، دولت هیچ اقدامی برای بازداشت و محاکمه این جنایتکاران در قدرت انجام نداده است. هیچ خدشه‌ای به زندگی، هستی و موقعیت این جنایتکاران وارد نیامده است. آش همان و کاسه همان. نمونه برجسته آن رئیس جمهور آمریکا، قدرتمندترین کشور دنیا و ارباب بخش وسیعی از جهان است. باندهای مافیایی قاچاق کودک، سوءاستفاده جنسی از کودکان، قاچاق ارگان بدن کودکان و عملیات‌های حتی وحشیانه تر و شیطانی تر دیگر، بر دنیا حکم می‌رانند.

نام اپستین و مساله پدوفیلی اولین بار در سال ۲۰۰۵ مطرح شد، اما او توانست با اتکاء بر قدرت اولین پرونده جنایی را عملاً زیر آب کند. افشای "اسناد اپستین" و در نتیجه باند

قاچاق کودک که او به‌مراه گیلن مکسول برای سوءاستفاده جنسی و باجگیری از بخش وسیعی از قدرتمندان، ثروتمندان، آدم‌های معروف، موزیسین، هنرپیشه، فیلم‌ساز و هنرمند، سازمان داده بودند اسرار شیطانی و جنایتکارانه هیات حاکمه آمریکا را برملا کرد و دنیا به عمق جنایت، فساد و تعفن در هیات حاکمه قدرتمندترین و باصطلاح "متمدن‌ترین" حکومت‌های جهان پی برد.

حیرت آور است که چرا کل طبقه حاکم برای لاپوشانی یک جنایت هولناک گرد هم آمده‌اند. تنها پاسخ منطقی و عقل سلیم این است که اگر نه همه، اکثر آنها گناهکار و

حیرت آور است که چرا کل طبقه حاکم برای لاپوشانی یک جنایت هولناک گرد هم آمده‌اند. تنها پاسخ منطقی و عقل سلیم این است که اگر نه همه، اکثر آنها گناهکار و مجرمند.

مجرمند. پم باندی، وزیر دادگستری پیشین آمریکا صریحاً گفت: اگر همه افراد مذکور در لیست را "محاکمه کنند کل سیستم فرو می‌پاشد." در حال حاضر نام‌ها و عکس‌های زیادی منتشر شده است. اسامی افرادی مانند بیل و هیلاری کلینتون، باراک و میشل اوباما، بیل گیتس، الون ماسک، پرنس اندرو (پسر ملکه بریتانیا) و همسر سابقش، ایهود باراک (نخست وزیر سابق اسرائیل)، سلطان احمد بن سلیمان از امارات (که یک ویدیوی شکنجه برای اپستین ارسال کرده و در قاچاق دختر بچه‌ها نقش فعال داشته و پس از انتشار نامش مجبور به استعفا شد). بن سلمان، شیخ عربستان سعودی، توریبون یانگلد، نخست وزیر سابق نروژ، دبیرکل سابق شورای اروپا که مدتها مسئول جایزه نوبل بوده است، ملکه آینده نروژ و پسر ولیعهد، مونا یول، دیپلمات نروژی، "نماینده دائمی" پیشین در سازمان ملل به‌مراه همسرش تری رُد-

لارسن؛ (زن و شوهری که نقش اساسی در تهیه و تنظیم طرح صلح اسرائیل و فلسطین، طرح دو دولت داشتند)، نوام چامسکی؛ جیمز برانسون (میلیاردر معروف انگلیسی) آلن درشوویتز، ال گور، وودی آلن، کوین اسپسی، رابرت اف کندی جونیور، بیانسه، لیدی گاگا، اینها فقط چند نام در لیست بلند بالای اپستین است.

گفته می‌شود که اپستین یک "تله عسل" (اصطلاح سرویس اطلاعاتی) برای مردان و زنان قدرتمند و جاه‌طلب سازمان داده بود، دختران و پسران زیر سن قانونی یا زنان جوان را در اختیار آنها قرار می‌داد و از آنها عکس و فیلم می‌گرفت. ثابت شده است که این کار ارتباط نزدیکی با موساد و سیا داشته است. (اما دولت‌ها و رسانه‌های غرب او را جاسوس روسیه و ک‌گ‌ب نامیده اند!) این باج‌گیری از طرف موساد و سازمان سیا انجام می‌شود. اپستین، مردی یهودی بدون تحصیلات و صلاحیت و پول زیاد، خیلی سریع در جامعه ظهور کرد و ثروتمند و میلیاردر شد. نزدیکترین شریک او در این عملیات و برخی می‌گویند دوست دخترش، گلین مکسول بود، دختر رابرت مکسول، غول رسانه‌ای یهودی بریتانیایی که مأمور موساد بود و در سال ۱۹۹۸ به طرز مرموزی درگذشت. علت مرگ رسماً تصادف نامیده شده، اما توافق عمومی بر آنست که او توسط موساد به قتل رسیده است. دولت اسرائیل جسد او را در یک مراسم رسمی دولتی مخصوص روسای دولت در اسرائیل دفن کرد.

اپستین همکاری با مکسول را در دهه ۸۰ میلادی آغاز کرد. افشاء شده است که اپستین در آنچه به معامله نیکاراگوئه معروف شد، میان جمهوری اسلامی و آمریکا نقش فعال داشته است. اپستین از طریق رابرت مکسول با دختر او گلین که مانند پدر با موساد همکاری می‌کرد آشنا و همکار نزدیک

شد. اپستین و گلین مکسول در قلب هیات حاکمه جا داشتند با روسای جمهور، دولتمردان، ثروتمندان و بویژه خانواده سلطنتی انگلستان نزدیک بودند. گلین مکسول، حتی بطور غیر رسمی پست دیپلماتیک داشت و بارها در سازمان ملل سخنرانی کرده است. اپستین به شیوخ سعودی و قطر نیز بسیار نزدیک بود.

اولین دستگیری جفری اپستین در ۲۰۰۸ باعث گمانه‌زنی‌ها و تحقیقات و افشاگری شد. او توانست با روابطی که با کانون قدرت داشت و به کمک الن درشوویتز این وکیل صهیونیست و قدرتمند که وکیل موساد نیز هست، حکم تجاوز به چهار دختر بچه را به دو جرم ارتباط با دو زن "فاحشه" که یکی زیر سن، ۱۷ ساله بود کاهش دهد و به یک سال و نیم زندان با شرایط بسیار ویژه محکوم شود. اپستین اجازه داشت روزها از زندان خارج و دنبال کارش برود. این بی سابقه است.

سرانجام در سال ۲۰۱۹ دستگیر شد و گفته می‌شود که در زندان "خودکشی" کرده است. اما اعتقاد عمومی بر اینست که او به قتل رسیده است، برخی نیز بر این نظرند که همه اینها صحنه‌سازی بوده و اپستین زنده است، هنوز کار می‌کند و از میلیاردهایی که جمع‌آوری کرده و دو روز پیش از ناپدید شدنش از زندان آنها را به یک حساب دیگر منتقل کرده لذت می‌برد. (اخیراً عکس‌هایی از اسرائیل بچاپ رسیده از مردی کاملاً شبیه اپستین با ریش بلند. گلین مکسول در زندان است، اما شایعه‌ای وجود دارد که ترامپ قصد عفو او را دارد.)

به لطف برخی ژورنالیست حقیقت‌جو، تعدادی از قربانیان تجاوز و شکنجه، اینترنت و رسانه‌های اجتماعی، افشاگری‌های زیادی از کودک‌آزاری شایع در میان طبقه حاکم و قدرتمندان، به ویژه در دو دهه گذشته، رخ داده است. وسعت آن شگفت‌انگیز است. کلمه رسوایی آنچه را که اتفاق افتاده و می‌افتد، توصیف نمی‌کند. اکثر مردان و زنان قدرتمند،

سیاستمداران، ثروتمندان و افراد مشهور در تجاوز و سوءاستفاده از کودکان دست دارند؛ یک باند بزرگ قاچاق کودک حدود نیم قرن است که با مشارکت سرویس‌های اطلاعاتی آمریکا و اسرائیل فعالیت می‌کند و اسنادی را برای باج‌گیری جمع‌آوری می‌کند. سال‌ها بازرسان سعی در افشای این باند قدرتمند داشتند، اما به آنها برچسب "تنوری توطئه" زده شد. اکنون همه می‌دانند. مردم عکس‌های ترامپ را با دختران ۱۲ تا ۱۴ ساله دیده‌اند؛ نام قدرتمندترین مردان و زنان را در فهرست اپستین خوانده‌اند. حقیقت آشکار شده است.

انسان تعجب می‌کند که چگونه طبقه حاکم هنوز می‌تواند درست مثل اینکه هیچ اتفاقی نیفتاده، حکومت کند. بدون پاسخگویی، بدون شفافیت، بدون حساسی.

این سؤال پیش می‌آید: دموکراسی غربی چگونه به این نقطه رسیده است؟ از زمان آغاز کولونیالیسم، به مدت ۸۰ سال، از پایان جنگ جهانی دوم به ما گفته می‌شد که غرب برتر است، نه تنها به خاطر پیشرفت‌ها و دستاوردهای اقتصادی‌اش (بخوانید: غارت کل جهان، حذف بیش از ۱۰۰ میلیون نفر از مردم بومی در آمریکای شمالی و جنوبی، استرالیا، نیوزیلند و تجارت و قتل میلیون‌ها برده) بلکه برای نظام سیاسی‌اش، یعنی دموکراسی و جامعه رفاه و همچنین برای فرهنگ و تمدن «پیشرفته‌اش». اینها همه مثنی تبلیغات دروغ است که به ما خورانده شده است.

دولت‌های مختلف آمریکا، چه دموکرات و چه جمهوری‌خواه، سعی کرده‌اند جلوی انتشار فهرست افراد درگیر در این عملیات تله عسل را بگیرند. دولت بشدت در برابر افشای این اسناد مقاومت و سنگ پرانی کرده است. هم کنگره و هم سنا،

در روزی که چارلی کرک ترور شد، از رأی دادن به انتشار فهرست یا اسناد خودداری کردند. سنا به عدم انتشار آنها رأی داد. مردم محقند و می‌خواهند جزئیات حقایق را بدانند. اما کل دستگاه دولتی تقاضای مردم را نادیده می‌گیرد. با این حال، علیرغم همه تلاش‌ها، نام‌ها، تصاویر و جزئیات زیادی منتشر شده است.

اکنون همه با عکس و مدرک می‌دانند که دونالد ترامپ یک کودک‌آزار و متجاوز به کودکان است. همه می‌دانند که همسرش بعنوان مدل از اروپای شرقی به آمریکا مهاجرت و برای اپستین کار می‌کرده است و اینگونه ترامپ با او آشنا شده است. (آژانس‌های مُد یکی از حوزه‌های شناخته‌شده سوءاستفاده جنسی از کودکان محسوب می‌شوند.) دولت و سیستم قضایی مطلع است که نام بیشتر اعضای کابینه ترامپ در لیست اپستین قرار دارد. اما هنوز هیچ اتفاقی نمی‌افتد. او نه تنها بر آمریکا، بلکه بر بخش بزرگی از جهان حکومت می‌کند.

اخیراً تعدادی مرد قدرتمند در یک عملیات پلیسی به اتهام کودک‌آزاری توسط افبی‌ای دستگیر شدند، از جمله مشاور نتانیا‌هو. او بلافاصله با قرار وثیقه آزاد شد و به اسرائیل بازگشت. این امر خشمی را در ایالات متحده ایجاد کرد، اما چه کسی اهمیت می‌دهد؟

پدوفیلی، قاچاق کودک بخشی از سیستم

"تله عسل" اپستین یکی از تاریک‌ترین و شیطانی‌ترین حقایق نظم کاپیتالیستی-امپریالیستی حاکم است که تمام دنیا را در چنگال خود گرفته است. این جنایات به آمریکا ختم نمی‌شود. قاچاق کودکان یکی از وحشیانه‌ترین و سیاه‌ترین وجوه دنیای امروز است. تنها راه مقابله با این جنایات سیاه و شیطانی به زیر

کشیدن این قدرت سیاه است. سرمایه داری این جنایات را بطور روزمره بازتولید می کند و گسترش می دهد.

<https://globalmissingkids.org/awareness/missing-children-statistics/> (۱)

<https://eraoflight.com/2018/05/28/vatican-pedophile-ring-child-trafficking-mass-graves-and-missing-children/> (۲)

<https://eraoflight.com/2018/05/28/vatican-pedophile-ring-child-trafficking-mass-graves->

این لینک به سندی است درباره جنایات واتیکان، قاچاق کودک و تجاوز. این سند یک دادگاه "شهروندی" در بلژیک است. احکام آن لزوماً توسط مراجع رسمی قضایی و قانونی برسمیت شناخته نمی شود. اما این اسناد انکار هم نشده اند. طبق این سند، واتیکان یکی از شیطانی ترین نهادهای تاریخ بشری است. در این سند به نقش پاپ فرانسیس، پاپ پیشین، در همکاری با دولت نظامی آرژانتین در دهه ۱۹۷۰ برای قاچاق کودکان زندانیان سیاسی در آرژانتین اشاره می شود.

در این سند علاوه بر پاپ و تعدادی اسقف کلیسا مشخصاً از اسقف کانتربری، کلیسای انگلیس یاد شده است که توسط تعدادی به تجاوز، شکنجه و قاچاق کودک متهم شده و در این دادگاه شهروندی محکوم شده اند.

(۳) در سال ۱۸۳۲ جیمز مایر روتشیلد رسماً مقام بانکدار پاپ را اشغال می کند و ۴۰۰ هزار پوند به پاپ قرض می دهد.

<https://substack.com/home/post/p-152090877>

بارون ادموند روتشیلد در اواخر قرن نوزده و اوایل قرن بیست 50 هزار هکتار زمین در فلسطین تحت حاکمیت امپراطوری عثمانی خرید و سرمایه گذاری وسیعی در ستلمنت های کشاورزی اولیه یهودی و زیرساخت های آن انجام داد که نقش بزرگی در تشکیل اسرائیل داشت. و بیانیه بالفور، وزیر امور خارجه بریتانیا، سندی است که دولت انگلستان در سال ۱۹۱۷ خطاب به لرد والتر

روتشیلد صادر کرده است. این سند "برقراری یک وطن برای یهودیان در فلسطین" را برسمیت می شناسد.

(۴) در ۲۶ ژانویه ۱۹۷۷، نامه‌ای سرگشاده، نوشته گابریل ماتزنف و با امضای ۶۹ نفر، از روشنفکران، نویسندگان و فلاسفه سرشناس فرانسوی، از جمله ژان پل سارتر، سیمون دوبوار و میشل فوکو، در روزنامه لوموند منتشر شد که از آزادی سه پدوفیل دستگیر شده حمایت می‌کرد. این طومار به «ماجرای ورسای» می‌پردازد، جایی که سه مرد، دژاگر (۴۵ ساله)، گالین (۴۳ ساله) و بورکه‌هارت (۳۹ ساله) با کودکان ۱۲ تا ۱۳ ساله از هر دو جنس «روابط جنسی» برقرار کرده بودند، بخوان به آنها تجاوز نمودند. این نامه که یک روز قبل از محاکمه آنها منتشر شد، از سیستم حقوقی فرانسه به دلیل بازداشت طولانی مدت پیش از محاکمه این سه مرد انتقاد می‌کند و استدلال می‌کند که کودکان رضایت داده‌اند، اما قانون حق رضایت آنها را سلب کرده است!

لوموند در سال ۱۹۷۷ نامه‌ای سرگشاده در حمایت از جرم‌زدایی از روابط جنسی بین بزرگسالان و کودکان زیر ۱۵ سال منتشر کرد که امضاکنندگان آن شامل روشنفکران برجسته بودند. این موج طرفدار کودکان‌آزاری به عنوان چالشی برای نظم اجتماعی بورژوازی خشک‌مقدس مورد دفاع قرار گرفت. دوبوار و سارتر و فوکو این نامه را نیز امضا کرده اند. همچنین در سال ۱۹۷۹، طوماری در لیبراسیون منتشر شد که از ژرار ر. حمایت می‌کرد، کسی که به دلیل داشتن روابط جنسی با دختران شش تا دوازده ساله ساکن خانه‌اش دستگیر شده بود.

آندره ژید صریح در زندگی نامه اش از رابطه جنسی با پسر بچه ها صحبت کرده و از آن دفاع نموده است. او این کار را "پیراستی" (در فارسی آنرا بچه بازی می خوانند) می نامد. او رابطه یک مرد مسن با یک پسر بچه را طبیعی و برای جامعه مفید خوانده است. این آدم جایزه نوبل را نصیب خود کرده است، و نیویورک تایمز پس از مرگش از او بعنوان "مهمترین مرد ادبیات معاصر و بزرگترین نویسنده فرانسه در قرن اخیر" یاد کرده است. این فاکت که خود ژید صریحاً از آن حرف زده و دفاع کرده اکنون در رسانه های بستر اصلی، در ویکی پدیا و هوش مصنوعی عملاً پوشیده می شود. نام پدوفیلی بهیچوجه در مورد او استفاده نمی شود. این ریاکاری باورنکردنی است.

"مدوسا" و جنبش آزادی زن

گفتگوی تلویزیون «رو در رو» با آذر ماجدی

۳۰ خرداد ۱۴۰۵ (۲۰ ژوئن ۲۰۲۶)

محمود احمدی: برای بینندگان ما بگویید که جنبش برای آزادی زن چه موقعیتی در دوران رژیم جمهوری اسلامی داشته؟ از این جنبش و اینکه در چه عرصه‌هایی توانسته رژیم را به عقب بزند برای بینندگان ما بگویید.

الان اتفاقاً ۳۰ خرداد است. یک روز سیاه در تاریخ ایران؛ روزی که جمهوری اسلامی یک سرکوب‌خشن و جنایت‌وحشیانه‌ای را سازمان داد. سرکوب دهه‌شصت جنبش آزادی زن را که با قدرتگیری رژیم اسلامی پاگرفته بود برای دوره‌ای به زیر زمین برد.

اجازه دهید ابتدا ضمن صحبتی کوتاه درباره شرایط آغاز شکل‌گیری جنبش آزادی زن، مختصری نیز درباره فعالیت خودم در این جنبش بگویم. فکر می‌کنم به درک روند پیشروی این جنبش و هدف مدوسا کمک کند. من فعالیت‌م را در رابطه با مسأله زن و جنبش آزادی زن از روزهای اول انقلاب، قبل از اینکه جمهوری اسلامی به طور رسمی براریکه قدرت بنشیند آغاز کردم. با گروه‌ها و جمع‌های مختلفی در ارتباط بودم و فعالیت می‌کردم. ترجمه آثار کلاسیک مارکسیستی - سوسیالیستی و تاریخی، تلاش برای سازماندهی، انتشار نشریه و اعلامیه در زمره فعالیت‌ها بود. من در تظاهرات تاریخی ۱۷ اسفند یا ۸ مارس ۱۳۵۷، شرکت داشتم. این یک تظاهرات بسیار مهم تاریخی است، هم برای جنبش آزادی زن که در این روز نطفه‌اش در ایران بسته شد و هم برای جنبش توده‌ای علیه جمهوری اسلامی. این اولین تظاهرات توده‌ای وسیع علیه رژیم اسلامی بود، فقط دو هفته پس از قیام بهمن ماه.

از چند هفته پیش از ۸ مارس (۱۷ اسفند) چند جریان چپ زنان برای ۸ مارس میتینگ و کنفرانس سازمان داده بودند.

این متن بر مبنای مصاحبه تلویزیون رو در رو با آذر ماجدی تنظیم شده است.

اعلامیه‌ها و پسترهای آن در گوشه و کنار شهر، بویژه حول و حوش دانشگاه تهران پخش شده بود. جمهوری اسلامی زنگ خطر را شنید و روز ۸ مارس صبح زود، رادیو اطلاعاتیه‌ای از طرف خمینی پخش کرد که رعایت حجاب برای زنان کارمند دولت را اجباری اعلام می‌کرد.

زنان کارمند علیه این فرمان دست به اعتراض زدند. این یک تظاهرات وسیع خودبخودی بود. هیچ سازمانی امکان و قدرت سازماندهی آنرا نداشت. کارمندان زن وقتی به سر کار رسیدند و با اجبار حجاب روبرو شدند، جمعی به اعتراض بلند شدند و عازم خیابان گشتند. باید توجه داشت که فضای جامعه هنوز انقلابی بود؛ روح اعتراض و تظاهرات در جامعه حاکم بود؛ جمهوری اسلامی هنوز خود را تثبیت نکرده بود. خیابان‌ها شاهرها که به انقلاب تغییر نام پیدا کرد، مرکز تظاهرات شد و در مقابل دانشگاه تهران تجمع وسیعی شکل گرفت. دار و دسته‌های لات و فالانژ که بعداً به حزب الله معروف شد در پیاده‌روها حضور یافتند و با گلوله‌های برف و سنگ به زنان حمله می‌کردند. یک شعار مهم در این روز شعار «آزادی زن نه شرقی نه غربی، جهانیست» بود. این شعار به نظر من بهتر از هر چیز رادیکالیسم چپ‌گرای جنبش انقلابی در جامعه را نمایندگی می‌کرد.

ما بمناسبت ۸ مارس در دانشکده ادبیات دانشگاه تهران یک کنفرانس سازمان داده بودیم. سالن پر بود از دختران جوان دبیرستانی از ۱۵ و ۱۶ به بالا که برای آزادی زن شعار می‌دادند. اعجاب‌انگیز بود. من ندیده بودم. برای اینکه ما تحت دیکتاتوری زندگی کرده بودیم. بخاطر اسلامی بودن رژیم و سرکوب سخت حقوق و آزادیهای زنان، سلطنت طلب‌ها، نیروهای دست راستی و رسانه‌های رژیم چنجی، می‌کوشند وانمود و تبلیغ کنند که زنان تحت نظام سلطنت، آزاد و برابر

بودند. این یک دروغ محض است. حجاب اجباری نبود ولی در تمام عرصه های حقوقی دیگر زنان تحت تبعیض بودند. یک لایحه خانواده با یک عالم سر و صدا تصویب شد برای محدود کردن تعدد زوجات: مرد اگر می خواست همسر دوم بگیرد باید از همسر اول اجازه می گرفت! همین و بس! روابط زن و مرد و خانواده تحت قوانین شرع اسلام قرار داشت. یعنی زن برای اشتغال یا سفر باید از همسر و در صورت مجرد بودن از پدر یا برادر اجازه می گرفت.

به جنبش اعتراضی زنان بازگردیم. ۸ مارس روز تولد یک جنبش مهم برای رفع تبعیض جنسیتی و آزادی زن در ایران بود. این جنبش و این روز در تاریخ جنبش جهانی آزادی زن نیز یک روز مهم و تاریخی محسوب می شود. من همیشه گفته ام، نطفه جنبش آزادی زن علیه جمهوری اسلامی، برای آزادی و برابری در این روز بسته شد.

جنبش اعتراضی علیه حجاب بمدت یک هفته هر روز به اشکال مختلف اعتراض می کرد. تجمع زنان در دادگستری، یا شاید باید گفت اشغال دادگستری، یک روز مهم دیگر بود. هر روز در دانشگاه تهران میتینگ های اعتراضی برگزار می شد. دختران دانش آموز مدارس را ترک می کردند و به این میتینگ ها می پیوستند. خواست ها از لغو حجاب اجباری وسیعتر شد. چند سازمان زن که فعالیت را آغاز کرده بودند، اعلام موجودیت نمودند. سازمان زنان حقوقدان کوشید جلودار صحنه شود. بالاخره جمهوری اسلامی یک عقب نشینی موقت کرد. جنبش آزادی زن اولین شکست را نصیب رژیم کرد. فعالیت سازمان های زنان بطور نیمه علنی پیش می رفت تا سی خرداد که کاملاً سرکوب شد.

سوال دیگری که داشتم اینست که ۲۸ سال پیش برای اولین بار نشریه مدوسا را منتشر کردید. از این نشریه بگوئید و دور جدید این نشریه که هم اکنون شماره اولش در ماه ژوئن منتشر شد.

مدوسا اولین بار در سال ۱۹۹۸ توسط کانون زن و سوسیالیسم منتشر شد. ما جمعی از علاقمندان به مساله و جنبش آزادی زن در حزب کمونیست کارگری وقت، کانون زن و سوسیالیسم را تشکیل دادیم و دست بکار انتشار مجله مدوسا شدیم. در آن زمان منصور حکمت هنوز در قید حیات بود.

تلاش ما این بود که از زاویه سوسیالیسم و مارکسیسم مسئله زن را تبیین کنیم، تاریخ را توضیح بدهیم و فمینیسم بوژوایی را نقد کنیم. این نشریه، نشریه بسیار موفقی شد، هر چند که عمرش طولانی نبود. تا سال ۲۰۰۳ هشت شماره فارسی و یک شماره به انگلیسی منتشر کردیم. سه کنفرانس نیز سازمان دادیم که بسیار مورد استقبال قرار گرفت. مدوسا موفق شد مسئله زن را از زاویه کمونیسم کارگری طرح کند.

در سال ۲۰۰۲ سازمان آزادی زن را بنیاد نهادم. فعالیت وسیعی را در این زمینه شروع کردیم و نشریه آزادی زن را منتشر نمودیم و چندین کنفرانس بین المللی موفق سازمان دادیم.

اما مدوسای دور جدید در شرایطی کاملاً متفاوت منتشر می شود. دنیا در شرایط بسیار خطیری قرار گرفته است. جنگ و نسل کشی و ویرانی بخش وسیعی از جهان را تهدید می کند. از خاورمیانه تا آفریقا و آمریکای لاتین در ورطه جنگ و نابودی قرار گرفته اند. امپریالیسم آمریکا با جلوداری اسرائیل و حمایت کامل دولت های غرب از همه سو به مردم دنیا هجوم آورده است. کشتار می کند؛ ویران می کند و هیچ تلاشی نیز در لاپوشانی آن ندارد. فاشیسم کاملاً عروج پیدا کرده و حکومت های غربی صریح و علنی از سرکوب و سانسور و کشتار اسرائیل و آمریکا دفاع و حمایت می کنند. در عین حال ایران در گودال یک جنگ خانمانمان برانداز و یک آینده سیاه قرار گرفته است.

با توجه به این شرایط خطیر و بحرانی، ما تصمیم گرفتیم که به نشریه متفاوتی نیاز داریم. نمی توان صرفاً بر مسائلی که

مشخصاً تبعیض علیه زنان و یا امر آزادی زن را مد نظر دارد، تمرکز کرد؛ ضروری است که به شرایط جهان و منطقه بپردازیم. اکنون در فلسطین، لبنان، خاورمیانه، کوبا، سودان و سومالی و کنگو و قس علیهاء و در ایران، نمی توان به تبعیض و حقوق جنسیتی محدود ماند؛ موجودیت جامعه و مناسبات پایه ای که بدون آنها آزادی و برابری زن قابل دستیابی نیست در تهدید نابودی کامل است.

ما معتقدیم که "آزادی زن بدون رهایی بشریت امکانپذیر نیست!" نمی توان در دنیایی زندگی کرد که در آن برده داری وجود دارد؛ جنگ و نابودی و فقر و گرسنگی بیداد می کند؛ سرکوب سیاسی و سانسور بر جامعه جنگ انداخته است و بر این تصور بود که بدون دست بردن به بنیان های چنین جامعه ای می توان زنان را آزاد کرد. چنین چیزی غیرممکن است. بعلاوه، بیست و هشت سال پیش، زمانی که مدوسا برای اولین بار منتشر شد، یک حزب کمونیستی انقلابی، رادیکال، بزرگ و موثر وجود داشت. و ما در چهارچوب آن حزب امر آزادی و برابری زن را پیش می بردیم. اکنون چنین حزبی وجود ندارد. جنبش کمونیستی ضربات بسیاری خورده است. یک خلاء عمیق در جنبش چپ و کمونیستی بچشم می خورد. چنین شرایطی صدای متفاوتی را طلب می کند.

بیش از هر زمان ضرورت یافته که قاطعانه از سوسیالیسم دفاع کنیم و ایدئولوژی ها و جنبش های سیاسی بورژوایی را نقد و افشاء کنیم. در شرایط کنونی ناسیونالیسم و فمینیسم بورژوایی دو جنبشی هستند که باید مورد نقد و افشا قرار گیرند. نقش انحرافی هر دو را در ایران شاهدیم. در اینجا فرصت باز کردن بیشتر نیست. اما در مدوسا بر این مسائل تمرکز خواهیم کرد. ضروری است که راجع به تاریخ، دنیا، اوضاع سیاسی جهان و راجع به اوضاع سیاسی منطقه حرف بزنیم..

یکی از وظایفی که ما در مدوسا در برابر خود قرار داده ایم بازگشت به تاریخ است. بویژه در چند سال اخیر حقایق تاریخی بسیاری پدیدار شده اند که بخش وسیعی از دنیا از آنها بی اطلاع بوده یا هستند. روایت دروغینی که ایدئولوگ های بورژوایی و امپریالیستی بخوردشان داده است را در بست قورت داده اند. اکنون در جهان یک جنبش بیداری شکل گرفته است. نسل کشی در غزه جرقه این بیداری بود. طنز تلخی است. اکنون بازگشت به تاریخ و بازبینی رویدادها، کولونیالیسم، تشکیل اسرائیل، جنگ جهانی دوم، عروج و افول فاشیسم، کودتاها و کشتار آمریکا و غرب در دنیا بدنبال جنگ جهانی دوم، جنگ آمریکا، غرب علیه تروریسم اسلامی و بسیاری مسائل مهم دیگر اشاعه یافته است. ما خواهیم کوشید برخی از این رویدادها را در مدوسا بازبینی کنیم.

در روز جهانی مبارزه علیه خشونت نسبت به زنان، یک روز سازمان مللی که هدفش بیش از رفع خشونت، انحراف نگاه از منبع خشونت بوده است. این روز مطرح و تبلیغ شده تا زنان بجای دیدن ریشه های اصلی خشونت در جامعه یعنی استثمار خشن سرمایه داری، سرکوب سیاسی و اقتصادی بورژوازی و بویژه نقش دولت های امپریالیستی در حفظ دیکتاتوری ها در کشور های تحت سلطه، بسوی مردان بپرند. مردان را مسئول و ریشه خشونتی که متحمل می شوند بشناسد. هدف اصلی اینروز چرخش روایت ایدئولوژیک و انحراف مبارزه عملی علیه ستمکشی است.

این حقیقت بویژه در نوامبر ۲۰۲۳، ۲۰۲۴ و ۲۰۲۵ بشکلی عریان در مقابل چشمان جهانیان قرار گرفت. چگونه می توان از رفع خشونت علیه زنان سخن گفت و لام تا کام راجع به نسل کشی در فلسطین و سپس در لبنان هیچ نگفت؟ درباره بمب هایی که شکم و گلوئی زنان را می درد، نوزاد و کودکشان را پودر می کند، همسر و پدرشان را به تکه های گوشت و استخوان زیر چاقوی قصاب بدل می کند، سکوت کرد؟ اینجاست که ریاکاری و روایت های دروغین نهادهای بین المللی آمریکا و ناتو ساخته

افشاء شد. مدوسا وظیفه خود می داند که این روایت های دروغین را افشاء کند.

سوالی که برای برخی مطرح می شود، اینست که دستاوردهای جنبش برای آزادی زن تاکنون در جامعه ایران چه بوده؟

همانگونه که اشاره شد، جنبش آزادی زن یکی از مهمترین جنبش های اعتراضی علیه جمهوری اسلامی و نظم موجود بوده است. گفتیم که اولین اعتراض توده ای و رادیکال توسط این جنبش در هشت مارس 1357 شکل گرفت و اولین عقب نشینی را به رژیم تحمیل کرد. این جنبش یک آن ساکت ننشسته است. بعد از سی خرداد 60 زیر زمین رفت ولی خاموش نشد. زمانیکه جنبش اصلاح طلبی حکومتی در پاسخ به اوجگیری جنبش اعتراضی به جلوی صحنه آمد، بخش وسیعی از جریانات اصلاح طلب حکومتی و توده ای – اکثریتی در قالب جنبش "اصلاح طلبی" حقوق زنان را تعریف کردند. این تلاشی برای رقیق و منحرف کردن جنبش آزادی زن بود. ما جنبش رقیق شده را جنبش حق زن نامیدیم و کوشیدیم با نقد تیز این جنبش را افشاء کنیم و پرچم رادیکالیسم را در آن برافراشته نگاه داریم. دست بوسی های نمایندگان جنبش اصلاح طلب و آش نذری پختن هایشان برای رفع تبعض از زنان را برملا کردیم.

جنبش آزادی زن یک آن از طپش باز نایستاده است. چهار سال پیش این جنبش بشکلی رادیکال و با شعار "آزادی، برابری" به میدان آمد. زن و مرد دست در دست هم برای آزادی و برابری زنان به خیابان ها آمدند. قدرت این جنبش آنچنان گسترده است که اگر سه دهه پیش جنبش زنان اصلاح طلب برای مقابله با آن ساخته شد؛ در این اعتراضات، طراحان "رژیم چنج" آمریکایی/اسرائیلی با استفاده از شعار مبهم و کلی: "زن، زندگی، آزادی"، شعاری که هر نوع ایدئولوژی را می توان بر آن نشانند، تلاش کردند این جنبش انقلابی را دنباله سناریوی رژیم چنج خود سازند. در "جرج تاون" و

مونیک و سپس در التماس هایشان به ترامپ و نتانیاهو برای بمباران ایران آنرا فریاد زدند. به زنان سابق اصلاح طلب حکومتی جایزه نوبل دادند، عکس سلبریتی های ایرانی، از جمله گوگوش را بعنوان "سخنگوی آزادی!" بر روی مجله های مد غربی از جمله پاری ماچ و مجله تایم و غیره چاپ نمودند. از چپ و راست جوایز فیلم و هنر و سیاست تقدیم این چهره ها نمودند. سرمایه عظیمی را صرف این سناریو کردند.

یک پیروزی مهم و تاریخی جنبش آزادی زن سرنگونی دوافکتوی حجاب و آپارتاید جنسی است. باید توجه کنیم که حجاب بیرق رژیم اسلامی است. ما سالهاست که بر این امر پای فشرده ایم. آپارتاید جنسی یک ستون محکم سیاسی – ایدئولوژیک رژیم است. جمهوری اسلامی در این جبهه شکست را پذیرفته و به عقب نشسته است. این پیروزی را نباید دستکم گرفت. باید بر روی آن ساخت.

به فیلم هایی که از ایران در سوسیال میدیا پخش می شود نگاه کنید، عکس ها را ببینید! زنان بسیاری بدون حجاب و حتی با دامن کوتاه یا شلوار کوتاه دیده می شوند. ممکن است الان این مساله کوچک بنظر برسد، اما وقتی به نقش حجاب و آپارتاید جنسی در سیاست و ایدئولوژی رژیم اسلامی بیاندیشید، سرکوبی که برای حفظ این نظم، زنان و کل جامعه متحمل شده اند را بیاد آورید، آنگاه اهمیت این دستاورد را درک خواهید کرد. جمهوری اسلامی در حالیکه پنجه اش را بر گلوی جامعه تنگ تر کرده است؛ فقر و سرکوب بشدت افزایش یافته است، در برابر این دو اصل نهادی و هویتی اش عقب نشسته است.

جریانات ناسیونالیست ادعا می کنند که در صورت بقدرت رسیدن زن و مرد از حقوق مساوی برخوردار خواهند شد. نظرتان در اینمورد چیست؟

همانطور که گفتیم جنبش آزادی زن در ایران بسیار قوی است و از روز بقدرت رسیدن رژیم اسلامی با آن در نبرد بوده است.

روشن است که نیروهای دست راستی "رژیم چنجی" لفظاً از آزادی و برابری زنان دفاع کنند. حتی قوانین می تواند تغییر یابد و تبعیض را حذف کند. اما این به معنای آزادی و برابری نیست.

همانطور که در بالا اشاره کردم، در جامعه ایران اکنون دو ایدئولوژی و جنبش سیاسی بعنوان روایت های منحرف کننده مطرح و تأثیر گذارانند: ناسیونالیسم از هر نوع، ایرانی یا قومپرست، فاشیست یا خجول، و فمینیسم بورژوایی. این مسئولیت و وظیفه ما کمونیست های کارگری انقلابی است تا این ایدئولوژی ها را نقد و افشاء کنیم. خطر آنها را برای حال و آینده جامعه تحلیل کنیم و در مقابل رهبران عملی چپ و کمونیست و کارگری و مردم قرار دهیم.

ناسیونالیسم ایدئولوژی رهاییبخش نیست، چه از جانب اپوزیسیون رژیم اسلامی که با آمریکا و اسرائیل برای رژیم چنج هم پیمان شده اند، یا جریانی که تحت جنگ با هدف "دفاع از میهن" پشت رژیم قرار گرفته و ناسیونالیست های قومپرستی که ستم ملی را منبع باجگیری و قدرتگیری خود قرار داده اند و یک سناریوی سیاه را به جامعه وعده می دهند. تمام این نیروها باید نقد و افشاء شوند.

فمینیسم بورژوایی برای بسیاری حتی درون جنبش چپ و کمونیست بنظر کم خطر یا حتی آرمان محسوب می شود. از چپی که ۵۰ سال پیش مسأله حجاب را مسأله زن کارگر یا توده زنان نمی دانست و از اینرو مبارزه زنان علیه حجاب را تحریم می کرد، عجیب نیست که الان در مقابل فمینیسم بورژوایی سر تعظیم فرود آورد. هر کلیشه و شعار فمینیستی و بورژوایی را بدون نقد تحسین و پخش کند. فمینیسم بورژوایی، بخصوص در عصر ما یک ایدئولوژی و جنبش ساخته و پرداخته قدرت های غربی و ایدئولوژی برتری غرب است. دیدیم که در سه سال اخیر چگونه این جنبش با سکوت خود درباره نسل کشی در فلسطین، عملاً از اسرائیل و آمریکا دفاع کرد. دیده ایم که این جنبش چگونه بازیچه امپریالیسم است. تعدادی فعال زن و فمینیست از تمام

کشورهایی که با خاک یکسان شده را بر می گزینند و با دادن "فاند" به آنها، روایت خود را اشاعه می دهند. در ازای نقشی که در روایت سازی و پاکشویی ایدئولوژی و نظام های غربی بازی می کنند، فاند و جایزه دریافت می کنند.

همانطور که گفتیم: "آزادی زن بدون رهایی بشریت امکانپذیر نیست!" این یک شعار نیست، یک حقیقت مارکسیستی است که برای چندمین بار در تاریخ به اثبات رسیده است. این واقعیت تاریخی است که اکنون صد و خوردهای سال بعد از آغاز جنبش مارکسیستی و سوسیالیستی در دنیا و نبردهای زیادی که برای آزادی زن و برای سوسیالیسم در دنیا شکل گرفته به یک حقیقت تاریخی بدل شده است. نشریه مدوسا هدفش این است که این مسأله را باز کند. این را توضیح بدهد. این را از زاویه تاریخی، سیاسی، تئوریک و ایدئولوژیک تحلیل کند.

سؤال آخری که داشتیم این است که منصور حکمت، لیدر کمونیسم کارگری از این صحبت کرد که انقلاب آتی در ایران مهر زنانه بر خود خواهد داشت راجع به این برای بینندگان مان توضیح دهید.

روشن است که این به این معنی نبود که زنان میابند انقلاب می کنند، مردم آزاد میشوند. یک عده کوشیده اند این تحلیل و تعبیر بسیار سطحی را از صحبت منصور حکمت ارائه دهند. منصور حکمت گفته: "انقلاب آتی ایران می تواند رنگ و بوی زنانه داشته باشد." و می بینیم که این ارزیابی تا چه حد به حقیقت پیوسته است. به همین جنبش چند سال اخیر نگاه کنید، یا به صحبتی که درباره حجاب و آپارتاید جنسی داشتیم فکر کنید و به نقش جنبش آزادی زن در جامعه و خیزش های اعتراضی نگاه بیاندازید، نقش جنبش آزادی زن را در می یابیم و این صحت ارزیابی حکمت را نشان می دهد.

آذر ماجدی عزیز با تشکر بسیار زیاد از شما برای حضورتون در برنامه امروز رودرو

نظرات و گزارشات از ایران

مطالب و گزارشات زیر از طرف برخی فعالین در ایران برای ما ارسال شده است. نظرات مطرح شده لزوما نظرات مدوسا نیست و مسئولیت آنها با خود نویسندگان است.

بهترین بخش شماره اول مدوسا، حمله بی‌امان آن به اپوزیسیون راست، جریان سلطنت‌طلب و رسانه‌هایی نظیر ایران اینترنشنال است. جریان راست پرو-غرب، هیچ‌گاه خواهان یک انقلاب عمیق اجتماعی نبوده است؛ آن‌ها به دنبال "رژیم‌چنج" (تغییر رژیم) از بالا، با اتکا به تحریم، جنگ و دخالت سازمان‌های اطلاعاتی نظیر موساد هستند.

نشریه به درستی هشدار داده است که این جریانات قصد دارند اعتصابات اصیل کارگری را از مسیر طبقاتی خود منحرف کرده و به سیاهی‌لشکر سناریوی انتقال قدرت به بورژوازی خارج‌نشین تبدیل کنند. طبقه کارگر به یک افق سیاسی مستقل نیاز دارد. ما کمونیست‌های کارگری معتقدیم که هرگونه ممانعت با ناسیونالیسم ایرانی و اپوزیسیون راست، به معنای خنجر زدن از به پشت جنبش اعتراضی است. انقلاب، نه برای تعویض تاج با عمامه، بلکه برای برپایی حکومت کارگری است.

چپ ایران: دو شکل یک بن‌بست

در شرایطی که بحرانهای منطقه‌ای، جنگهای نیابتی و فرسایش ساختارهای اقتصادی به وضعیت پایدار تبدیل شده اند، سیاست در ایران بیش از پیش در قالب دوگانه‌های ساده سازی شده بازتولید می‌شود. این دوگانه‌ها در ظاهر متضادند، اما در سطح کارکرد سیاسی، یک نتیجه واحد دارند: حذف امکان سیاست مستقل طبقه کارگر.

در یک سوی این میدان، چپ ضد امپریالیست سنتی قرار دارد که در تحلیل وضعیت، نقطه عزیمت خود را تضاد با امپریالیسم قرار می‌دهد و در نتیجه، در بزنگاه‌های سیاسی به هم راستایی با دولت‌های موجود در منطقه، از جمله جمهوری اسلامی، می‌رسد. در این چارچوب، ساختار داخلی قدرت، رابطه دولت با طبقه کارگر، و اشکال سرکوب اجتماعی یا به حاشیه رانده می‌شود یا به پیامدهای ثانویه یک تضاد بزرگ‌تر تقلیل می‌یابد.

در سوی دیگر، چپ ضد رژیم‌ی و پروغرب قرار دارد که کل صورت‌بندی بحران را در درون مرزهای جمهوری اسلامی محصور میکند. در این روایت، مجموعه‌ای از عوامل ساختاری—از جمله منطق جهانی سرمایه داری، نقش قدرتهای بزرگ، و سازوکارهای جنگ، تحریم و رقابت ژئوپلیتیک—یا حذف می‌شوند یا به متغیرهای غیرتعین کننده فروکاسته می‌گردند. نتیجه عملی این رویکرد، هم‌راستایی مستقیم یا غیرمستقیم با پروژه‌های فشار خارجی و تغییر رژیم است.

این دو گرایش، با وجود تضاد سیاسی آشکار، در سطح روش‌شناسی اشتراک بنیادی دارند. هر دو سیاست را از سطح جامعه به سطح دولت‌ها منتقل می‌کنند. هر دو طبقه را با اردوگاه جایگزین می‌کنند. و هر دو امکان شکل‌گیری سوژه مستقل کارگری را از صورت‌بندی سیاسی حذف می‌کنند.

در یک حالت، جامعه ذیل مفهوم «مقاومت» بازتعریف می‌شود و در حالت دیگر ذیل مفهوم «گذار سیاسی». در هر دو حالت، کارگر نه بعنوان فاعل مستقل، بلکه بعنوان نیروی پشتیبان یکی از دو بلوک تعریف می‌شود.

این منطق، صرفاً خطای نظری نیست، بلکه بازتاب یک وضعیت تاریخی است که در آن اشکال مختلف سیاست بورژوایی توانسته اند افقهای بدیل را درون خود حل کنند؛ یک‌سو در پیوند با اشکال مذهبی-دولتی سرمایه داری، و سوی دیگر در پیوند با اشکال لیبرال-ناسیونالیستی آن.

در نتیجه، آنچه بعنوان چپ در این دو قطب ظاهر می‌شود، در عمل بیرون از این دو صورت بندی قرار ندارد. یکی در امتداد منطق جنبش اسلامی قرار می‌گیرد و دیگری در امتداد جنبش ناسیونالیستی-لیبرال. اختلافات واقعی‌اند، اما در سطح افق اجتماعی، هر دو درون نظم موجود حرکت می‌کنند.

در برابر این وضعیت، مسئله اصلی نه انتخاب میان این دو، بلکه نقد همزمان هر دو بعنوان اشکال متفاوتی از سیاست بورژوایی است.

کمونیسم کارگری از این نقطه آغاز میکند که هیچیک از این دو افق نماینده طبقه کارگر نیستند و هیچ کدام امکان رهایی اجتماعی را در خود ندارند.

در این چارچوب، سه جنبش قابل تشخیص‌اند: جنبش اسلامی که در شکل دولتی آن در جمهوری اسلامی متجسم است و بر ترکیب اقتدار مذهبی و سرمایه‌داری استوار است؛ جنبش ناسیونالیستی-لیبرال که در اشکال اپوزیسیونی و پروغرب ظاهر می‌شود و افق آن بازآرایی نظم سرمایه داری در نسبت با بازار جهانی و مداخلات خارجی است؛ و جنبش کارگری که تنها نیروی بالقوه برای گسست از این دو افق و بازتعریف سیاست بر اساس منافع مستقل طبقه کارگر است.

چپ ایران، در هر دو شکل غالب خود، درون یکی از دو جنبش اول حل شده است و به همین دلیل، علیرغم تفاوت‌های سیاسی، در تولید و بازتولید این دوگانه سازی نقش ایفا می‌کند.

تا زمانی که سیاست در این چارچوب باقی بماند، بحران نه صرفاً ادامه خواهد یافت، بلکه دائماً در قالب‌های تازه بازتولید خواهد شد؛ زیرا ابزار فهم و نقد آن نیز درون همان منطق گرفتار است.

گسست از این وضعیت، نه با انتخاب یک قطب در برابر قطب دیگر، بلکه با خروج از کل منطق قطب‌بندی دولت‌محور و بازگرداندن سیاست به سطح جنبش‌های اجتماعی ممکن می‌شود.

انقلاب ایران تنها تحت رهبری طبقه کارگر پیروز خواهد شد.

من از این خوشم می آید که در مدوسا هنوز درباره طبقه کارگر، عدالت اجتماعی و مسائل اقتصادی صحبت می شود موضوعاتی که این روزها کمتر در رسانه های فارسی به آن ها پرداخته می شود. به نظر من مدوسا تی وی حرف دل کارگران رو می زنه.

سلام و عرض ادب و ارادت خدمت شما خانم ماجدی عزیز

بعد از مدت ها شرایطی شد که به اینترنت دسترسی داشته باشم، البته محدود. (این از اون ناله های انتلکت های ایرانی نیست) این محدودیت بخشیش انتخابی و بخشیش به واسطه ی شرایط اقتصادی و نوع زندگی ای است که انتخاب کرده ام.

این مدت و حمله ها و درگیری ها تاثیرات عجیبی روی جامعه از نظر سیاسی، اقتصادی و اجتماعی داشته است. شکل مدیریت متفاوتی هم از از سیستم ارائه شده است. یک نوع مدیریت بدون راس. رسماً چندین ماه است که با یک اسم و رهبر مجازی و حتی با استفاده از تصاویر رهبر تمام سختی ها مستقیماً متوجه مردم است. جابجایی های مهمی صورت گرفته که حتی به چشم هم نمی آید. اما انگار این سیستم طوری طراحی شده که حتی حملات و لطامات هم تبدیل به عاملی برای بقایش می شود. دلایل آن کاملاً مشهود است اما متأسفانه مقابله با آن کار ساده ای نبوده و نیست. خیلی دلم میخواد تحلیل های شما رو بشنوم یا مطالبی که فکر میکنید تاثیر گذار باشد را معرفی کنید. من هم اینجا شاید بتوانم یک جابجایی اندیشه انجام بدهم و در حد توانم تاثیر گذاری داشته باشم. جمعهای محدودی میشناسم. در آنها تاثیر گذار هستم. برخلاف خیلی از دوستان و رفقای قدیم که خیلی سعی در پرداختن به شعار ها داشته اند بیشتر هدفم یاد دادن، یاد گرفتن، دیدن و فکر کردن و تجزیه تحلیل است. بحث طولانی است و از حوصله ی این مطلب خارج. امیدوارم همیشه سلامت و سرزنده باشید.

سلام آذر گرامی!

خواستم در مورد حرفها و نوشته ات در نقد احزاب ناسیونالیست کرد با این چند کلمه ازت تشکر کنم. بنظر کاملاً سیاسی و مارکسیستی و از همه مهمتر طبقاتی ماهیت و اهداف این چماق بدستانی که خود را نماینده مردم کرد میدانند زیر زربین برده و نقد کردی. دستمیزاد و خسته نباشی. امیدوارم فحاشی و تهدید و تهمت های این جریانات مزدور ناسیونالیست مانع سد راه افشاگری آنها نباشد. درضمن احزاب ناسیونالیست کرد تاریخاً نه تنها مزدور بلکه بطول تاریخشان مرتب مشغول سازش و ساخت و پاخت و مذاکره با رژیم های حاکم بودند و هنوز هم در همین مسیر حرکت میکنند. من متأسفانه سالهاست در دنیای مجازی نیستم و بیشتر سرم در کار و زندگی روزمره هست. امیدوارم سالم و سر حال باشی. قربان شما یه همزم قدیمی. آرمان

مدوسا را مطالعه کردم . مطالب حکمت که طبق معمول، تازگی و تعمیم پذیریش به دوره های زمانی مختلف، را دارد که بر میگردد به درک و تحلیل درست او از یک ناهنجاری یا نابسامانی در اجتماعی که در آن زاده شده و رشد کرده است. (همچنین قابل درک بودنش در ادوار تاریخی مختلف.) مطالب شما (آذر ماجدی)(پوگروم در بلفاست) و در باره ی «تفاهمنامه پا در هوا» خواندم. در رابطه با دومی با توجه به نزدیک تر بودنم به کانون ماجرا اختلاف نظرهایی دارم. مثل :

تا ثیر مبارزات بر جمهور اسلامی
داستان حجاب و جنبش های پیرامونش
شمایلی که شما از جمهوری اسلامی متصورى
شکل مواجهه جمهوری اسلامی با به اصطلاح مبارزان سیاسیش و ...

در این موارد شما پر بی راه نمیگویى، اما تفاوت ها حاکی از کم کاری مدعیان فعالیت اجتماعی و سیاسى در ایران است. آن هم دلایل روشنی دارد، بی سوادى (ربطى به مدرک ندارد)، دورى از واقعیت های در حال اتفاق، زیست های مجازى، ادبیات نامناسب در نگارش (از فرم تا محتوا). همه ی اینها حاکی از نشناختن بستریست که مدعیان، ادعای مبارزه و مطالبه گریش را دارند . در باره ی مطالب حکمت و شما مطلبی عرض کنم. باید بگویم بنده اصلا آدم بی دلیل احترام بذاری نیستم و اگر روزی پدرم هم غیر قابل احترام باشد، برایش احترامی ندارم. هم شما و هم حکمت روش تحلیل و بررسی و روایت کردن را به بهترین شکل میدانید. یعنی از کسی که سواد معمول دارد تا یک جامعه شناس هر دو متوجه مطالب شما میشوند.

نحوه پرداختن به مفاهیم، پرداختن به اصل مشکل و پایبندی به اصول مشخص و مدون نگارش. گفته بودم که با ادبیات و روش های همه ی طیف چپ ایرانی مشکل دارم. بشدت دور از واقعیت زندگی میکنند. اغلب تئوریسین هاشان یا در مالیخولیا، یا هنوز در همان سالهای هفتاد زندگی میکنند. دلیل روشن است). جمهوری اسلامی در ایران و سرمایه داری در جهان سالهاست ریشه ی مبارزه را با در اختیار گرفتن تمامی دریچه های ساخت اندیشه و رسانه و ... خشکانده است. باید ایران را بیشتر بشناسید و برایش بنویسید .

به امید نجات انسان ها از شر.